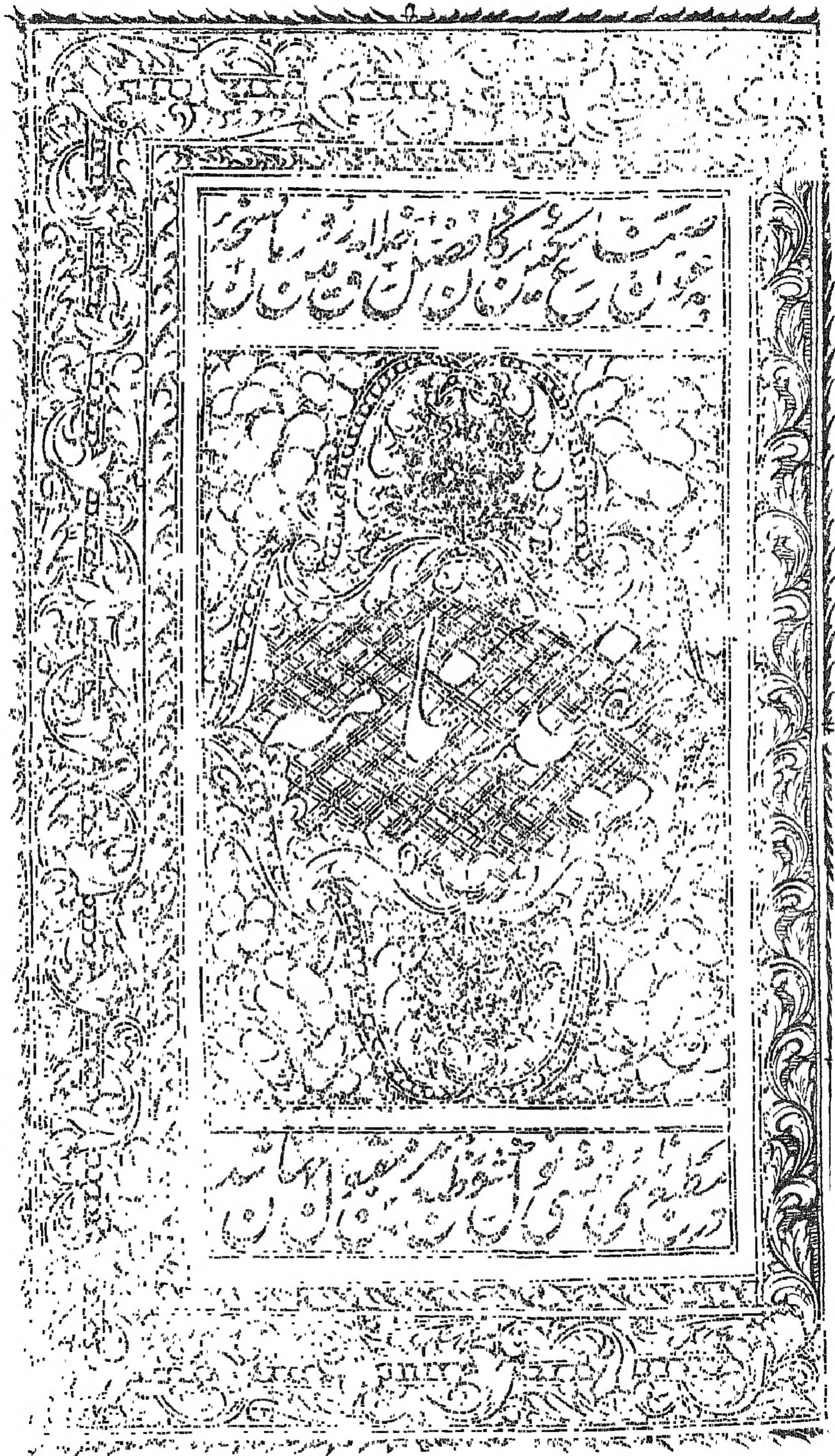


فهرست مضامین مندرجه کتاب مفید نامه که مشتمل بر پنج باب و یک خاتمه است

بعد از حمد خالق عالم و درود بر سرور نبی دم صلی الله علیه و آله و اهل بیته اجمعین الطیبین الطاهرین میگوید
بنده شاه محمد زاهدی ولد مسیح الزمان هانسوی خاک راه آل محمد رسول الله علیه و آله الصلوة والسلام
که اگرچه کثرت تصانیف استادان هنرپرور و بزرگان نیکوسیر کاسه جاهی ساخته که تا
قوانین یا مردم خوشه‌چین احتیاجی نمانده فاما ترتیبی که بخاطر فاتر این عاصی پرمعاصی آمده برای
فائده عوام باز قلم آورده بمفید نامه موسوم ساخت تا مبتدیان زبان فارسی مهارت
حاصل نمایند و از روزمره ضروری بهره یافته این عاجز را بدعای خیر یاد سازند بعون الله
المستعان و مدار این نسخه افادت نصاب مرتب است بر پنج باب باب اول در
اسمای الهی که اکثر در تحریر و تقریر اهل عالم می‌آید و فیض بهرکی از این اسماء باب رحمت بر روی
عالم میکشاید باب دوم در اسمای عالم و مواضعات و اوقات و اشیای عالم
باب سوم در حرکات و سکنات کارهای عالمیان و اوزان و گردان آنها که آنرا افعال گویند
بطریق آمدنامه باب چهارم در آداب و القاب برعایت مراتب اعلی و ادنی و اوسط باب
پنجم در رقعات و پروانجات و دیگر تمامی کاغذات ضروری هر قسم و قاعده این نسخه
مشتبر که بنظر حقیر چنان نیکو می‌نماید که چون مبتدی را بر خواندن و آن یک نحو قوتی و قدرتی حاصل آید

CHECKED 1996-97

اولاً این را بیاد دهند بعده انشای مسیحی و انشای محمدی که از تالیف والد مرحوم است
و مضامین سلیس موجب رسم ابنای روزگار دارد اما پس انشای دلکشا املای
این خوشه چین که فی الجمله مضامین دلنشین و هم قریب الفهم در انست تعلیم نمایند که آینده
این ترتیب فائده عجیب خواهد بخشید و شده شده بخواندن انشای معتبره استادان
مثل تصانیف ملا ظهوری و طغرا و ابوالفضل و مانند آن قادر خواهد گردانید بعون
الله تعالی که قادر و توانا است و قدرت همه در ظل قدرت اوست گویا که آن کاخهای
دولت را حرفی چند نردبانی است پسند و دل پسند و درینصورت اگر انیمیعنی در تفهیم و
تعلیم این اوراق پایه بزرگان پسندیده نماید گنجایش دارد والا آنچه دانا داند عین
مصلحت و سراپا حکمت خواهد بود این عقیدت گزین اول مرتبه باجتماع این نسخه
بنظر سرسری پرداخته بود چون در دیده ابنای روزگار این نسخه مفید و بکار آینده
ملحوظ شد خصوصاً از زیاده تر از همه مشفقی و مخلصی مظهر خوبیهای خفی و جلی نهیان ظهور علی صاحب
سلمه الله تعالی موکد درستی این کتاب شدند لهذا با وجود عدم فرصتی مهما امکن
هرچه ممکن و مهیا شد غنیمت انگاشته نظر ثانی نموده مرتب ساخت سهو و خطا را از
بزرگان امیدوار عفو و عطا است یعنی اکثر الفاظ بطور گفتگوی ابنای زبان و موجب
تفهیم و فائده مبتدیان تعلیم و ترقیم نموده اگر تعریف جوهر لغت و معانی لغوی بعمل آید
برای اذهان صبیان دشوار نماید آن را مقام دیگر است که بطور فرهنگ
نوشته میشود و این کتاب مخصوص برای مبتدیان است نه برای منتهیان
که باب لغت بسیار وسیع و دراز است چنانچه برهان و صراح و کشف اللغات
و قاموس و رشیدی و جهانگیری و دیگر کتابهای بسیار کلان و فرهنگهای بیشمار
از دیر و مالامال اند با زبانها نیش نرسیده و تحصیل آن وقتی میشاید که قدرت آن
در طالب علم پیدا آید و این حرفی چند برای آن قلم بند نموده که ابنای روزگار این رساله
را در وقت مفید دانند تا از کار رند و اهل روزگار کتب اسلاف را مثل گلستان
و بوستان از غایت طبع آزمائیهای خود نحوی خراب کرده اند تا باین نسخه چه رسد

یای وحدت یعنی یک طور ۱۲

AZAD LIBRARY ALIGARH

باب اول در اسمای آلهی جلت نعماوه اول آخر ظاهر باطن خالق رازق

بزرگ اند نعمتهای او ۱۲ پهلا ۱۲ پچهلا ۱۲ کهلا هوا ۱۲ پوشیده ۱۲ پیدا کننده ۱۲ رزق دهنده

قادر منعم ستار غفار منتقم کریم عظیم حاضر ناظر ناصر حافظ خبیر بصیر قدیر دافع البلیات

توانا ۱۲ نعمت دهنده ۱۲ پوشنده عیوب ۱۲ بخشنده ۱۲ عوض گیرنده ۱۲ بخشش کننده ۱۲ بزرگ ۱۲ موجود ۱۲ نظر کننده ۱۲ مدد کننده ۱۲ نگه دارنده ۱۲ خبر دارنده ۱۲ بیننده ۱۲ دفع کننده بلایا

علام الغیوب مدرک حاکم خلاق فعال حکیم حلیم جهان آفرین جان بخش حی قیوم

بسیار داننده پوشیدگیها ۱۲ دریافت کننده ۱۲ حکم کننده ۱۲ بسیار پیدا کننده ۱۲ بسیار کننده افعال ۱۲ صاحب حکمت ۱۲ بردبار و دیر غضب ۱۲ زنده ۱۲

مرید آفریننده غفور عفو عطوف رؤف لطیف ایزد یزدان سبحان الله اله ودود

اراده کننده ۱۲ پیدا کننده ۱۲ بخشنده ۱۲ بخشنده ۱۲ مهربان ۱۲ پاک ۱۲ الله ۱۲ الله ۱۲ پاکست الله ۱۲ معبود ۱۲ دوست دارنده

دادار عادل رحمان جبار رحیم قهار کبریا بیچون و بیچرا سمیع واسع داور بیهمال ذوالجلال

بسیار بخشنده ۱۲ رحمت کننده ۱۲ قهر کننده ۱۲ بزرگی ۱۲ بی مانند ۱۲ شنونده ۱۲ احاطه کننده ۱۲ حاکم ۱۲ بی مثل ۱۲ صاحب بزرگی

مسبب الاسباب مجیب الدعوات واهب العطیات قاضی الحاجات رافع الدرجات

سلسله دهنده ساسان ۱۲ قبول کننده دعاها ۱۲ بخشنده بخششها ۱۲ برآرنده حاجتها ۱۲ بلند کننده درجات

کافی المهمات علیم علام عالم شافی رب پروردگار آلهی فتاح باب دوم در اسمای عالم

کفایت کننده امور ۱۲ داننده ۱۲ بسیار داننده ۱۲ داننده ۱۲ صحت دهنده ۱۲ پرورش کننده ۱۲ معبود ۱۲ کشاینده

و مواضع و اوقات و اشیای عالم مشتمل بر چهار فصل فصل اول در اسمای

عالم جهان گیهان آفاق عالم کاینات تکوین مکونات موجودات مخلوقات دارین

کونین نشاتین دنیا گیتی سپنجی سرای دار الفنا دار الانتقال دار القلب دار فانی دار ناپایدار

مزرع آخرت عقبی دار البقا عاقبت آخرت اخری خلق خلایق خلقت انام ورا بریه برایا

غیب شهادت فصل دوم در شرح اقالیم و مواضع و قلعجات و حجرات تعلیم دیار کشور ممالک

پوشیده ۱۲ ظاهر ۱۲ مکانات ۱۲ ولایت ۱۲

صوبه سرکار چکله بلده شهر پرگنه قصبه پته موضع قریه ده محله سواد نواح ضلع

چراگاه جولانگاه بارگاه خانقاه درگاه دربار حضور جناب بازار کارگاه دبستان

ادبستان مکتب منزل مجلس بزم انجمن محفل مخیم خیمه جوسق حصار حصن باره قلعه معمور

آباد آبادان آبادی راغ ویران ویرانه خرابه صحرا دشت بیدا هامون بیشه بادیه بیابان

وادی بیغوله بربته رمنه **فصل سوم در اسماء قصور و اسباب و اشیا که بعمارت تعلق دارد** مکان

محل جای بقعه امکنه ایوان کاخ قصر مشکوی ذروه کوشک شبستان بنا آشیانه

کاشانه تاشانه آشیان سرای عمارت تعمیر مسکن لانه بام طارم سقف کنگره محراب

دیوار ستون ارکان دروازه در سر دریچه غرفه دریچه تابدان سوراخ روشندان پرده

سراپرده سرادقات سرادق تتق جلباب کتم حجاب نقاب حجله آشیان

آستانه عتبه سده نردبان سلم میزاب آبریز نقب بازار سیوط فراخ ارجک پرچیک

اردوخت صحن ساحت میدان درون اندرون بیرون برج زاویه گوشه

کوی کوچه برزن طریق سبیل جاده طرق منهج شارع سکه راه مسلک مسالک

مذهب مذاهب رهگذر منفذ مثلث مخروطی مربع مخمس مسدس مسبع گرد مدور مستدیر بلند

باسق بالا پست زیر فرو نشیب پایین فرود فراز غوک مغاک غار گریوه مناره گنبد

فصل چهارم اسامی جهات جهت سمت سوی طرف جانب جوانب صوب

شرق غرب مشرق مغرب جنوب شمال راست سهی کج کژ مقابل روبرو راست

یمین میمنه چپ یسار برابر پیش پس عقب قلب قبل سابق نخستین تحت تعید شش جهت

فوق تحت پایین زیر خلف قدام پس پیش فصل پنجم در اسامی اوقات عهد وقت حین

هنگام اوان زمانه دور دوران دهر روزگار عصر یوم ایام لمحه لحظه ساعت طرفة العین

آن پاس روز نهار شب لیل لیلة القدر لیلة البدر شبگیر صبح پگاه سحر علی الصباح

بامداد بامدادان شام مسا امروز دیروز پریروز فردا پس فردا شب امشب

دیشب دوش پریشب تاریخ سلخ غره فصل ششم در اسامی روزها شنبه یکشنبه

دوشنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه جمعه آدینه هفته عشره ایام ماهای عربی

یوم السبت یوم الاحد یوم الاثنین یوم الثلثا یوم الاربعا یوم الخمیس یوم الجمعه

٩

فصل ششم در اسمای شهور قمری ماه شهر محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الآخر

جمادی الاولی جمادی الاخری رجب المرجب شعبان المعظم رمضان المبارک شوال المکرم

ذیقعده ذیحجه فصل هشتم در اسمای شهور شمسی فروردی اردی بهشت خورداد

تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفندارمذ فصل نهم در اسمای سنین وقت

و عرصه سال امسال دی سال پار سال آینده مدت مدام دوام دائم دائما علی الدوام

همیشه پیوسته مخلد مستدام همواره جاوید عرصه حال حالا بالفعل اکنون اید دون [illegible]

نو حادث ابداع اختراع حدوث ازل ابد روز شمار حشر محشر روز جزا قیامت باز گذشته آینده

فصل دهم در اسمای موسمها صیف گرما تابستان سرما شتا زمستان برسات برشکال بهار مهرگان

فصل یازدهم در اسمای خلقت عالم که آن بر چند وجه است سمائی هوائی ارضی آتشی آبی و ظاهر مخلوقات ارضی

بر سه گونه جمادات و نباتات و حیوانات و اینهمه خالی از چهار عنصر نیست هر مخلوق را باعتبار غالبیت عنصری

بآن نام نامند این اقسام هم بقلم می آید که بفهم مبتدی در فصول آن بیادش آید فصل دوازدهم

در اسمای خلقت سمائی فلک گردون سپهر زمان آسمان سما چرخ عرش رفرف

لامکان سدره منتهی کرسی بهشت جنت فردوس عدن ارم نعیم دار القرار روضه رضوان

دار السلام اعراف اسمای دوزخ جهنم جحیم هاویه سقر نار دوزخ دار البوار اسفل السافلین

زمهریر اسمای فرشتگان مع اوصاف که با ایشان تعلق دارد فرشته ملک

ملائک روحانی قدوسی سبوحی کروبی جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل اسمای انهار جنت

کوثر سلسبیل تسنیم ماء معین اسمای مقامات ناسوت ملکوت جبروت لاهوت

هاهوت اسمای انجم آفتاب خورشید خور مهر شمس مه ماهتاب قمر بدر هلال نجم

اختر کوکب عطارد دبیر ناهید چرخ تیر زهره مریخ بهرام مشتری برجیس زحل کیوان قطب

سهیل پروین بنات النعش کهکشان فرقدان کواکب نجوم فصل سیزدهم در اسمای

بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت فصل چهاردهم

در اسمای عالم علوی هوا باد نسیم صبا صرصر سموم گردباد مرغ طائر پرنده هما هدهد ققنس عنقا

سیمرغ کبک تذرو مرغابی دراج طاؤس مرغ خروس کلنگ ماکیان گنجشک صعوه

کبوتر حمام قطا لکلک عندلیب هزار هزاره دستان طوطی

10

صلصل تیاز فاخته خفاش شبپر شبپرک سیمرغ باز شهباز جره شاهین قمری شکره بحری

بوتیمار زاغ کلاغ غراب باز غن غلیواژ خاد بوم چغد ملخ مگس ذباب پشه مور مورچه لال مینا

شارک کرم شب‌تاب کیک فصل پانزدهم در اسما جانوران آبی ماهی سمک حوت غوک

ضفدع سرطان کشف باخه سنگ پشت نهنگ مگر زلو زلوچه فصل شانزدهم در اعضا و اجزای

انسان حیوان وجود جسم تن بدن کالبد قالب اندام قد قامت بالا جان روح ارواح لحم

گوشت شحم پیه چرم پوست دم خون رگ شهرگ شریان ماساریقا باسلیق عظام استخوان

غضروف عصب عضله پی ایت شعر موی کاکل جعد کلاله زلف جمجمه قحف کاچک راس

فرق سر تارک یافوخ کام نخاع مغز حنیه علیا حنیه سفلی فک دندان سن اسنان ضرس

ناب لثه شفه لب لازه لابات روی خد عذار رخساره عارض رخ چهره کله ناصیه پیشانی

جبین جبهه صدغ شقیقه ابرو مژگان هدب دیده چشم عین عینین مردم مردمک سواد

چشم بیاض چشم ملتحمه قرنیه عنبیه عنکبوتیه مشیمه شبکیه بیضیه جلیدیه زجاجیه انف بینی

پره بینی دیوار بینی منخرین اذن گوش نرمه گوش بناگوش ظاهر گوش

حلقہ گوش صماخ حجاج سیلی گلو نای حلق حلقوم کاکرنک مری عنق سبلت بروت

لحیہ ریش محاسن قفا شفت لب هان دهن زبان لسان زنخ زنخدان غبغب

کتف دوش قلة الکتف ساعد زند اعلی زند اسفل ید دست کف دست ابط بغل برآغوش

کنار پشت انگشت انامل اصبع نر انگشت سبابہ وسطی خنصر بنصر ظفر ناخن ترقوه

ترقوتین سینہ صدر پستان ثدی قص ظهر فقر ضلع جنب پہلو شکم ناف کمر میانہ میان

شش ریہ قلب دل ضمیر مرارہ تلخہ کبد جگر طحال سپرز معدہ فم معدہ امعا رودہ حمل

اوردہ شکنبہ کلیہ گردہ عشا مثانہ عانہ عصعص ساق سرین کفلگاه ران فخذ زانو

کعب شتالنگ قدم پاشنہ پای کفہای پشت پای فصل هفتم در اسماء بعضی چیزها

کہ از اجسام اهل عالم تعلق دارد سمع سماعت سامعہ بصیر بصارت باصرہ ذوق

ذائقہ لمس لامسہ شامہ خطر فکر ذکر خیال وهم قیاس مخاط نفث ریق بزاق آواز

ندا بانگ صوت اصوات صدا لحن الحان فصاحت بلاغت وقاحت حواس

هوش ادراک خرد عقل دانش بینش نظر نگاه تبسم خندہ

قهقهه غمزه ایما رمز ناز سر تو کرشمه عشوه انداز طرز اثر عطسه آروغ جشه خاره تثاوب

خمیازه تمطی پهک فواق قشعریره خله خال ثولول آرخ دنبل دنداره تبخاله

آبله اسامی بعض اشیا یکه از اجسام انسان و حیوان می برآید غایط براز سرگین بول حدث

ضراط گوز پشک زبل سرگین پیشاب فضله هم هیچ در بعضی حالات اهل موجودات

و مقدمات کائنات خوشی خرمی بشاشت نشاط انبساط فرحت راحت

طرب بهجه سرور مسرت افتراح انشراح ارتیاح خرسند استبشار تبسم

نشیط شادمانی بهجت بشارت مژده نوید مبارکی فرخی فرخندگی میمنت

فراغت حشمت شوکت سطوت شکوه قدر منزلت ابهت عظمت رفعت

مکنت اقبال اجلال مکرمت عزت شرف طمانیت استراحت سیادت

وجاهت اطلاع هدایت اسعاد ارادت اراده عزم قصد اجازت حکم

فرمان اسرار استعداد خاموشی راستی ناراستی دروغ باطل کذب کاذب افترا

بهتان فسق فجور فیض کرم سخاوت بخشش عدل حکمت عفت عدالت

شجاعت تهور جلادت تجلد قناعت صبر طاعت غفلت غفلات هوا هوس حرص حسد کینه عداوت

عناد حقد غبطه تعرض الطاف اشفاق عنایت شفقت مهربانی نوازش تفقد دوستی محبت

مودت اتحاد وداد ولا خلت وفاق مهر اخلاق اخلاص اعتقاد اعتماد خشم غضب خوف

هراس ترس بیم خشیت باک یقین اعتبار گمان ملال آزردگی کلفت اندوه هم غم ترح

تکبر خودبینی خودپرستی سرکشی استکبار سرتابی رعونت سبکسری حمق ابلهی عجز الحاح سماجت

سماجت قول عهد پیمان قرار اقرار انکار عذر عهد ارسال پیام پیغام سوال جواب دشنام تحسین

آفرین حمد ثنا ستایش مدح نعت منقبت پند اندرز نصیحت وعظ نصایح اغوا افسون جادو

سحر مکیده تزویر تدبیر علاج صواب آسان سهل دشوار مشکل اهمال عجلت تعجیل توقف امهال

تعلل تاون تغافل ویرانه رنگ شکایت دستان تاکید تنبیه قدغن فایده سود نفع منافع زیاده

صرف حاصل محصول خراج آمدنی دخل خزینه اجما غنیمت خزینه دروزه ذخیره گنج انبار خمس

بها سامان مال رایگان گرو رهن نقد نسیه قرض سود قرض حسنه مصادره تاوان جریمه نرخ

قیمت تخمینه نمونه وزن ترازو گران سنگ ترازو سنگ سن سنوان قسط

تفاوت فاصله دور نزدیک عنقریب کروه میل فرسنگ فا حکایت جنگ جدل

حرب محاربت وارگیر رزم مبارزت پیکار کارزار قتال مقاتلنا در وعیده خشم هزیمت

شکست فرار [illegible] انفصال آرزم آشتی فصل نوزدهم در تعداد شمار یک دو سه چهار پنج

شش هفت هشت نه ده یازده دوازده سیزده چهارده پانزده شانزده هفده هیجده

نوزده بیست بیست و یک بیست و دو بیست و سه بیست و چهار بیست و پنج بیست و شش بیست و هفت

بیست و هشت بیست و نه سی سی و یک سی و دو سی و سه سی و چهار سی و پنج سی و شش سی و هفت

سی و هشت سی و نه چهل چهل و یک چهل و دو چهل و سه چهل و چهار چهل و پنج چهل و شش چهل و هفت

چهل و هشت چهل و نه پنجاه پنجاه و یک پنجاه و دو پنجاه و سه پنجاه و چهار پنجاه و پنج پنجاه و شش

پنجاه و هفت پنجاه و هشت پنجاه و نه شصت شصت و یک شصت و دو شصت و سه شصت و چهار

شصت و پنج شصت و شش شصت و هفت شصت و هشت شصت و نه

هفتاد هفتاد و یک هفتاد و دو هفتاد و سه هفتاد و چهار هفتاد و پنج

هفتاد و شش هفتاد و هفت هفتاد و هشت هفتاد و نه هشتاد هشتاد و یک

هشتاد و دو هشتاد و سه هشتاد و چهار هشتاد و پنج هشتاد و شش هشتاد و هفت هشتاد و هشت

هشتاد و نه نود نود و یک نود و دو نود و سه نود و چهار نود و پنج نود و شش نود و هفت

نود و هشت نود و نه صد هزار لکه لکهان اعداد عربی واحد اثنان ثلث اربع

خمس ستة سبعة ثمان تسع عشر عشرین ثلثین اربعین خمسین ستین سبعین ثمانین تسعین مائة

الف چند چندین چندان بسیار کثیر فراوان افزون زیاده بیش تمام جمله همه کم اندک

ازدحام گروه هجوم طائفه جماعت فوج لشکر جنود عسکر عساکر ضعیف ناتوان پیر شیخ برنا جوان

شاب بعضی کلان همسر برابر اولی شهنشاه شهنشه پادشاه شاه سلطان ملک شه خاقان

تاجدار جهاندار سالار شهریار تاجور کشورستان وزیر نائب نیب امیر الامرا بخشی الممالک

صدر الصدور ناظر شحنه کوتوال عسس خواجه مولی مولی بنده غلام کنیز کنیزک خاتون

دانا بینا کور اعمی نابینا اصم ابکم گنگ لنگ شل کل دستگیر محبوس تشنه گرسنه فصل

در اسمای قومها و اهل حرفه کاروان بازرگان میر سید شیخ مغل مرزا افغان زناردار

بادفروش بقال میوه فروش تره فروش سبزه فروش معلم حکیم طبیب

دیوان منشی بخشی قانونگوی باغبان کدیور سفید باف نورباف صراف نساج نداف

[illegible] عطار [illegible] زرگر زره گر نجار معمار خراط حجام آهنگر گازر فصاد خیاط تیرگر کمان گر

[illegible] کلال خشت پز می فروش چوڑی فروش شیشه گر ماهی گیر ملاح بزاز رنگریز

[illegible] افروز چرمدوز شتربان ساربان قصاب تنبولی سنگتراش حکاک سکاک

[illegible] طباخ نان پز [illegible] کاغذی فصل بست و یکم در اسمای اقربا

[illegible] دودمان خاندان خانمان خسر خوشدامن خشوی خسر پوره خویش مادر والده پدر

قبیله گاه اب ابوالاخ اخ اخی اخوان برادر برادرزاده دختر صبیه بنت پسر فرزند خلف

ابن همشیره شیرزاده خواهر نبیره نبیسه جد جده جد فاسد جده فاسده شوی شوهر صاحب خانه

[illegible] کدخانه کیبان [illegible] زن ضره [illegible] زوجه [illegible] همسلک [illegible] برادر نسبتی

آم رضاعی تغا عم عمه خال خاله فصل بست و دوم در اسمای شادی تولد

فرزند شادی طوی شادی بسم الله شادی مکتب شادی نسبت شادی کار خیر شادی

کتخدائی فصل بست و سوم در اسمای اشیای آرایش [illegible] زیور [illegible] دوده غازه گلگون حنا زیور پیرایه

حلیه حلقه بینی گوشواره مرسله یاره بازوبند انگشتری خاتم فص خلخال هیکل زنگوله چاغره اسمای

پوشاک وغیره کسوت پوشش لباس شعار خلعت جامه دستار پیچ عمامه تاج دیهیم افسر کلاه

خرقه قبا عبا دلق کول گریبان جیب آستین امن کمر بند ازار بند زنار چادر پرند شلوار پایجامه

سراویل تهبند پارچه کرپاس قصب باریک شفاف گلیم پاپوش کفش نعلین چوب قبقاب

اسمای پارچه ابریشمی وغیره خز اطلس شعر تافته حریر پرنیان کتان ابریشم قز

سقرلات محلوج قطن پشم پنبه پلاس چرم پوستین اسمای رنگ ها الوان احمر سرخ اخضر

خضرت سپید ابیض بیاض سیاه اسود سیه سواد کبود صفرت اصفر زرد زری

فصل بیست و چهارم در اسمای غلات که جنس دنی هست گندم قمح حنطه برنج نخود حمص شالی شلتوک

ماش باجره جاورس طهف جو بدر جریت [illegible] کرسنه مشنگ ماش نخیر کال ارزن قشماج

فصل کنجد سمسم کودرم شاماخ عصفر خشکدانه پنبه دانه سرشف تره آرد جو شعیر سبوس نخاله

بست و پنجم در اسمای طعام وغیره طعام نان شیر لبن جغرات دوغ قیماق مزوره مالیده

چنگاله لقیمات شکر سیاه روغن زرد روغن سیاه

روغن تلخ نمکین شیرین ترش شور انگبین شهد عسل چاشنی دار خایه تلخ فصل بست

و ششم در اسامی آلات تحریر وغیره لوح قلم خامه کلک کاغذ قرطاس مداد سیاهی شنگرف

سمار و قلمتراش گزلک خایسک رفش سوزن درفش تبر تیشه سندان شانه اره رنده برمه

کستی درج سبحه مقراض نقاره کوس دهل خمک طنبک فصل بست و هفتم در اسامی متفرقات

طناب رسن عروه حبل مسمار میخ چراغ مصباح فتیله شمع مشعل کلید اقلید مفتاح قفل غراره

غربال پرویزن آسیا بادکش دمیزن تنور دیگدان اجاق کانون کفگیر زنجیر

قلبه جواز دوک قیطار چوال جوال خیک جاروب پاچال دستی پاچیک صحرائی کفچه مسرین پله

شاهین لوها دن دسته دیگ کلند اشتغالک ارقفس گردعون بیلچه پشک خیک شکنجه فلاخن

منجنیق مجمر منقل قلیان جرس ناقوس جلاجل غلطه فشان بادیا موجک چپن فصل بست و هشتم

در اسامی ظروف وغیره خم آوند خوان سبو سرحل طشت سبوچه کاسه پیاله اسپد صراحی ساغر جام

پیمانه کیل لگن گلاب پاش فصل بست و نهم در اسامی بعضی روزمره که متعارف است دور

سنگ زنجیر فیل قطار شتر قبضه کمان حلقه کمان قبضه شمشیر ضرب بندوق ضرب توپ پهلکه

ضرب جزائر و مانند آن منزل عزاوه فصل سی ام در اسمای آلات و لوازمات سلاح و شکار وغیره

خنجر دشنه شمشیر حسام تیغ سیف صمصام ذوالفقار علم نیزه تفنگ گرز سنان کمان قوس تیر

خدنگ پیکان سپر مجنه جنه جوشن خفتان زره خود ترک تاج تازیانه مقرعه قربان چوب دستی پیش قبض

فصل سی یکم در اسمای گلشن و جنس نبات و اشجار میوه و ترکاری وغیره بوستان گلستان

حدیقه روضه گلزار ریاض چمنستان لاله زار چمن خیابان سبزه مرغزار دوحه درخت شجر نخل

گلبن نهال سرو شمشاد اصل اصول بیخ فرع برگ ستاک تخم ریشه شگوفه غنچه ازهار خار گل برگ ثمر

ثمره چوب مغیلان درخت لرزان جامون خرما رطب اشنه گیاه علف [illegible] اسمای

میوه جات خرما رطب نارجیل انگور انار ناشپاتی انجیر کشمش مویز بادام کدو خربزه بادنجان تربز شهد دانه

زردک ترب شلغم سبزه اسفاناخ کرم حلبه بقل اسمای مصالح پیاز بصل زردچوب سیر کشنیز قاقله کبار

قاقله صغار قرنفل فلفل دارچینی فلفل دراز انگوزه اسمای چند ادویه که معروف شربت انار شربت ریحان

روغن بادام اجموده نانخواه خار خسک عسل انگبین شهد سکنجبین جوزبوا کاسنی بید انجیر عنب الثعلب

گلو بادیان خردل اصل السوس رب السوس گلقند بهی دانه انار دانه هلیله زرد هلیله سیاه

کلتهی بلبله پرسیاوشان تمر هندی آمله زنجبیل سگپستان سپستان مغز فلوس بنفشه عناب تخم خیارین

گل سرخ سناء مکی شاهتره زیره سفید زیره سیاه فصل دوم در اسامی بعض اشیاء حضری و ...

گل خاک غبار گرد کلوخ خشت آجر سنگ حجر جواهر شیشه الماس یاقوت لعل زمرد نقره سیم فضه مس

اشرفی درست طلا زر روپیه پیسه مبلغ مرادی تنکه فلوس حصاة سنگریزه خرمهره فصل سیوم در اسامی

خلقت آتشی آتش نار دخان دود شراره شرر شعله زبانه زگال انگشت خاکستر سمندر جن پری فصل چهارم

در اسامی خلقت آبی و آلاتی که ازو تعلق دارد آب ما باران بارش مطر میغ ابر سحاب سیل

دریا یم عمان گرداب طلاطم جوی جو تالاب چشمه ساحل کناره چاه چهبچه حوض آبشار گوهر بار

جزیره شبنم برف قطره سیل سیلاب دولاب تگرگ ژاله صدف گل لای وحل حلاب وحله حباب

خرمهره مروارید در لولو لالی گوهر کشتی سفینه فلک باب سوم در بیان قوانین علم صرف و

یعنی از مصادر و گردان اوزان آنها باید دانست که با فعال چند چیز تعلق دارد که در شناخت افعال

بیان آنها لابد است چون ماضی زمانه گذشته و حال زمانه موجود و استقبال زمانه آینده و امر حکم کار

ونهی منع از کاری و فاعل کننده کار و مفعول کرده شده و غائب پوشیده از نظر و حاضر و مخاطب

خطاب کرده شده و متکلم کلام کننده و مذکر مرد و مؤنث زن و اثبات بودن چیزی و نفی نبودن چیزی اینهمه

تصاریف صیغه‌هاست اگرچه تمام آنها مفصل باشد مثل بود و خیرد و غیره ... نوشته آید بطول عبارت می شود که
یادگرفتن آن بر مبتدیان دشوار و گران باشد و اگر مجمل گذاشته شود سبب تشکیک طالب ضروری می شود بنابر
این بطور اختصار در این مختصر نوشته شد که فائده تام بطور ... و نوالعجون تمام صیغه‌ها از مصدر ساخته می شوند
لهذا اکثر مصدرها چند تعلیم کرده می آید بعده بطریق تصاریف افعال بعده الفاظ دیگر باشند مثل ... و خیرد و غیره

آغاز مصادر بترتیب حروف تهجی

باب الالف آمدن آوردن آزردن آغشتن آفریدن آگاهیدن آلائیدن آمرزیدن آرزیدن آشفتن

افراختن افراشتن افسردن افگندن انباشتن انباریدن انجامیدن انگاردن انداختن انگیختن افزودن

آشامیدن آگندن آراستن آزردن افشاندن افشردن افتادن آموختن آراستن آمیختن آویختن آلودن

آماسیدن نازیدن ... انباشتن آمیختن باب الباء بستن ... بخشیدن بوسیدن

برآوردن بودن بریدن برخاستن بافتن باریدن بوئیدن بافیدن بافتن بالیدن بشستن

برگشتن بیختن باب الفارسی پختن پریدن پرانیدن پوشیدن پیچیدن پیوستن پذیرفتن

پروردن پالودن پیچیدن پاشیدن پژمردن پرستیدن پنداشتن پرسیدن پسندیدن پیمودن

پرانیدن پوئیدن پسندیدن پیمودن پیوستن باب التاء فوقانی تاختن تافتن تپیدن تراشیدن

ترا ویدن ترسیدن تفتن تفسیدن تپیدن توانستن باب الجیم جستن جنگیدن جنبیدن

جهانیدن جوشیدن باب الجیم الفارسی چسپیدن چمیدن چریدن چکیدن چیدن چشیدن

چخیدن باب الخاء خزیدن خندیدن خواندن خاییدن خلیدن خراشیدن خماییدن خیزیدن

خروشیدن خراییدن خستن خوابیدن خوابانیدن خوشیدن خلیدن خمیدن خستن

خمیدن خپیدن خنبیدن باب الدال دیدن دوختن داشتن دادن دویدن دزدیدن درخشیدن

درفشیدن دوشیدن باب الراء رفتن رسیدن رسیدن رستن ریختن رودن رنجیدن

زدودن باب الزاء ریسیدن رمیدن ریستن رنجیدن رخشیدن رسانیدن رفیدن رفتن

زادن زاریدن زاییدن زدن زیستن زولیدن باب السین ساختن سنجیدن سپیدن

سپردن سفیدن سوختن ستودن ستائیدن ستودن ستیزیدن سفتن

سگالیدن باب الشین المعجمه شکفتن شکستن شستن شاشیدن شنیدن شمیدن شکافتن

شتافتن شناختن شمردن شخیدن شلیدن شتافتن شکیبیدن شخیدن شکفتن

باب الطاء طپیدن طلبیدن طراویدن باب العین علیدن باب الغین غریدن غاریدن

باب الفاء فریفتن فهمیدن فرسودن فروختن فرمودن فرگیدن فلخیدن فرستادن فسردن

باب الکاف کوفتن کفیدن کاشتن کشادن کردن کشتن گسستن کوشیدن کشیدن کاستن کافتن

کاویدن کاهیدن کشودن کفیدن کندن باب الکاف الفارسی گفتن گریختن گزیدن دیدن

گردانیدن گزیدن گریستن گداختن گنجیدن گنجانیدن گذاشتن گذشتن گرائیدن

گزاردن گزیدن گساردن گستردن گسستن گسیختن گشتن گماشتن گواریدن باب اللام

لرزیدن لغزیدن لافیدن لیسیدن لائیدن باب المیم مکیدن مالیدن مردن مانستن

باب النون نهادن نغنیدن نیوشیدن نوشتن نگریستن نکوهیدن نشستن نهفتن نویسانیدن

نوشانیدن نواختن نالیدن نوشتن نوردیدن نازیدن نمیدن نگاشتن نمودن باب الواو

وزیدن ورزیدن واخیدن غلانیدن باب الهاء هشتن هیدن هراسیدن باب الیاء یافتن

یارستن بعد ازین تصریف یک مصدر مفصلاً بقلم می آید دیگر تصاریف تمامی مصادر همین طریق از

مبتدیان استخراج کنانند تصریف افعال ماضی مطلق آمد آمدند این ماضی را ماضی مجرد هم گویند

آمدی آمدید آمدم آمدیم تصریف ماضی قریب آمده است آمده اند آمده ای آمده اید آمده ام

آمده ایم **تصریف ماضی بعید** آمده بود آمده بودند آمده بودی آمده بودید آمده بودم

آمده بودیم **تصریف ماضی تمام** واین استمراری نیز گویند می آمد می آمدند می آمدی می آمدید

می آمدم می آمدیم **تصریف ماضی تمنائی** واین شرطی نیز گویند آمدی آمدندی آمدی آمدیدی آمدمی **تصریف ماضی**

احتمالی واین موهوم نیز گویند آمده باشد آمده باشند آمده باشی آمده باشید آمده باشم آمده باشیم

تصریف حال می آید می آیند می آئی می آئید می آیم می آئیم **تصریف استقبال** خواهد آمد

خواهند آمد خواهی آمد خواهید آمد خواهم آمد خواهیم آمد **تصریف مضارع** آید آیند آئی

آئید آیم آئیم **تصریف امر** بیا بیائید بیاید بیایند بیایم بیائیم **تصریف نهی**

نیاید نیایند میا میائید نیایم نیائیم **اسم فاعل** آینده آیندگان آینده آیندگان آینده آینده ام

آینده ایم **اسم مفعول** آمده شده آمده شدگان آمده شده آمده شده گان آمده شده ام

آمده شده گانیم بدانکه جمله این تصاریف که بیان شد این را صرف کبیر می نامند واگر یک یک

صیغه اول از هر تصریف گرفته جمع نمایند آن را صرف صغیر می نامند چون صرف صغیر آمد آمده است

آمده بود می آمد آمدی آمده باشد می آید خواهد آمد آید بیا میا آینده آمده شده در تصاریف نفی

بر یک تصریف اکتفا نموده میشود یعنی جمیع تصاریف همبرین قیاس کنند ای بر هر فعلیکه حرف

نون آرند صیغه نفی گردد نیاید نیایند نیایی نیایید نیایم نیاییم بعد تشریح صیغها دگردان

یعنی الفاظ و کلماتست که در هر صیغه که شامل شوند معانی متغایره و مضامین مختلفه بموجب غرض

تقریر و تحریر ازان حاصل آید اول بیان باید که گردان آن هم بطور بند کرده میشود هر یکی ازین الفاظ که بیان

میشوند مخصوص برای یک زمانه معین است الفاظ مخصوص برای بنای ماضی قریب تصریف لفیه است اند ای

اید ام ایم ایضاً الفاظ دیگر که از افعال مستعد تعلق دارد شد شدند شدی شدید شدم شدیم الفاظ مخصوص

بنای ماضی بعید بود بودند بودی بودید بودم بودیم کلمات اثبات که بزمانه حال تعلق دارد

هست هستند هستی هستید هستم هستیم الفاظ مخصوص برای بنای صیغهای استقبال خواهد خواهند

خواهی خواهید خواهم خواهیم الفاظ مخصوص برای بنای ماضی استمراری باشد باشند باشی باشید

باشم باشیم صیغهای امر غایب شو شوند شوی شوید شوم شویم بیان کلمات متفرقه

از از که اگر به در بر را چرا چگونه چه چیست چند چندان چندین چنین آن اینکه آنها اینها او وشان

ایشان ازان ازین ازانها ازینها از وشان ازیشان اینجا آنجا ازینجا ازانجا کجا کی ازکجا

کس شان خود اینکس آنکس من با تو شما هرگاه ناگاه لابد بآن اکنون حال ایدون هنوز

باز هرگز هر آئینه ضرور اهم الا اگر زنهار هرگز اگرچه هرچند لکن فاما فلیفت امید بیم رجا ترصد

ترقب توقع لازم مستلزم قدغن تاکید تقید زود چون سبق اینهمه معلوم و بیان لمبتدی

داده آید بموجب همان گردان باید کنانید و الفاظ متصرفه را شامل نموده از مبتدی پرسند تا او

آشنای ترکیب الفاظ مفرده شده بمعانی و عبارت قدرت یابد و آن اینست از رفتن صیغه ماضی

قریب رفته است رفته بود صیغه ماضی استمراری میرفت صیغه ماضی مشروط یا ماضی استمراری

مبتدی ای ابتدا کننده و شروع کننده هر چیز فاما درینجا عبارت از شخصیکه ابتدا در تحصیل علم کند ۱۲

ماضی آنکه بزمانه گذشته تعلق دارد و مستقبل آنکه به آینده تعلق دارد حالانکه

۲۶

رفتی صیغهٔ ماضی مشروط دوم با کلمهٔ می میرفت صیغهٔ ماضی موهوم رفته باشد صیغهٔ حال میرود صیغهٔ
استقبال خواهد رفت صیغهٔ مضارع رود و صیغهٔ دوام استمرار میرفته باشد صیغهٔ امر حاضر برو و صیغهٔ نهی
حاضر مرو و صیغهٔ اسم فاعل رونده مفعول درین صیغها نیست بعد گردان هر تصریف الفاظ کلمات مناسب
را که شامل هر صیغه خواهند بکنند در ترتیب گردان کردن هم اینست چنانچه از انجا رفت ازینجا رفت و انجا
رفت دریجا رفت اگر رفت چرا رفت چگونه رفت آن رفت این رفت اینک رفت آنکس رفت اینکس رفت
کجا رفت کی رفت از کجا رفت خود رفت الحال رفت رفته بود دیروز رفته بود دوشب رفته بود پریروز
رفته بود پریشب صباح میرفت فردا خواهد رفت پس فردا میرفت نیمروز رفته باشد نیمروز رفت نیمشب در
رفته است تا شام رفته تا صبح رفته بود همان رفت همین رفت چنان رفت چنین رفت در حجره رفت در صحن
رفت صحبت الخلا رفت در بازار رفت در باغ رفت در دالان رفت بر بام رفت بر بالاخانه رفت بر فرش
رفت برای خوردن [illegible] برای غسل کردن رفت علی هذا القیاس دیگر مصادر شمول همین کلمات که با مرقوم
گردان کنانیده و بطور مرقوم بعد بر یک یک صیغه از هر تصریف بطوریکه قلمی نموده شد از مبتدی استخراج
کنانند و جمیع الفاظ مرقوم المصدر را با دیگر افعال بطور مثال مذکور از مبتدی بگویانند تا باوردن
تصاریف از مصادر و شامل نمودن این الفاظ قدرت یابد باب چهارم در آداب و القاب

بر رای دانشوران خردپرور و خردپروران دانشور پوشیده نیست که القاب بر فرق هر سلسله عبارت
از انست که شخصی که منسوب الیه الوصفی یاد کنند که آن صفت کمال منصب پیشهٔ او و لائق مرتبهٔ او باشد
چنانچه کمال عالم مراتب شریعت و طریقت و کمال سپاهی اوصاف شجاعت و شهور و رتبهٔ پدر قبله و
کعبه و رتبهٔ پسر برخوردار بودن و سعادتمند علی هذا القیاس آداب عبارتست از حد نگاهداشتن
یعنی نشسته حفظ مراتب اعلی و اوسط و ادنی از دست نرود این همه در مقام خودها خواهد آمد درین صورت
اگر سخن پروران بران آیند ممکن است که القاب بمضمون نو از قوت بفعل آرند لیکن چون غرض
سکارست و رواج القاب جدید پیش القاب قدیم دور از سیمیات اهل روزگار معهد است قوانین
پیشین که از فیض بزرگان کرامت نشان صورت ظهور پذیرفته و آنچه باید در آنها موجود
و خلل بیجا خلاف آئین اولیست نظر بانهمه مراتب همان القاب سابقه و آداب پیشین در سلسلهٔ خست
سنجش پرداخته در بعضی جا که ضرور افتاده خود تصنیف کرده داخل آن نموده چنانچه

۲۶ ازان گویند که شخص بران قائم کرده شود چنانچه مردمان از سلاطین دست و [illegible] بعصله شجاعت و [illegible] و فتح دلفرت منصب هفت هزاری و پنجاه هزار یافتند ۱۲ منتخب اللغات

بر واقفان آن پوشیده و پنهان نخواهد بود القاب عالم واقف حقائق علوم و کاشف دقائق علم
و معلوم حضرت مولوی صاحب سلمه الله تعالی بعد اهدای گلدستهٔ بندگی و اتحاف غنچهای پر شگفتگی
معروض میدارد القاب سپاهی شجاعت و تهور پناه فلانی حفظه عرضی مرسله رسید و بنظر گذشت
کاشف ملتمسات گشت میباید که همواره به تسطیر چگونگی حالات آنجا مطلع می نموده باشند
زیاده چه القاب پدر سایه بلند پایهٔ صاحب قبله خدا و ند خدایگان ظل ظلیل رحمت
ایزد سبحان حضرت ولینعمی صاحب بر سر فرزندان مخلد و مستدام باد فدوی فلانی آداب
تسلیمات فدویانه و کورنشات معتقدانه بجا آورده معروض میدارد القاب دیگر ملجای
فرزندان و معاذ نیازمندان صاحب قبله خدا وند یعقوب زمان اخی عظامی ولینعمی ادام الله
بعد ادای آداب فرزندی و گذارش قواعد عقیدتمندی معروض موقف اقبال منبع اجلال میدارد
ایضاً قبلهٔ صوری و معنوی کعبهٔ ظاهری و باطنی حضرت ولینعمی صاحب مدظله العالی فدوی فلانی بعد
ادای آداب و تسلیمات فراوان و کورنشات بیپایان معروض حضور انجمن آرای میگرداند القاب پسر
سرمایهٔ تجارت عمر و زندگانی و عصای هنگام پیری و ناتوانی زاد عمره ایضاً برخوردار نور الابصار
فرخنده اطوار سعادت آثار طال عمره ایضاً نور البصر لخت جگر قرة العین فلانی در حمایت ایزدی
بوده شاد کام باشند بعد ادعیه وافیه که دوام ورد زبان است مکشوف خاطر عزیز باد ایضاً
برخوردار نور الابصار فلانی زاد عمره و قدره پس از دعای طول عمر و حیات مطالعه نمایند
ایضاً برخوردار سعادت اطوار طول عمره و قدره بعد دعوات فرحیات و ترقی درجات آنکه
القاب مادر سایهٔ عاطفت پیرایهٔ والده صاحبه مشفقه مکرمه مبارک فرزندان مخلد و مستدام
باد چنین فدویت رنگاگونه آداب و تسلیمات نوآگین ساخته معروض میدارد ایضاً والده صاحبه
خداوند خدایگانه مدظلها العالی گلهای کورنش و تسلیمات را زیب سر تفاخر ساخته معروض
عالیجاه میدارد ایضاً مخدره تتق عفت مستورهٔ سرادق عصمت والده صاحبه قبله گاهی
خداوندی پرورش فرمای فرزندان ظل گستر فرق نیازمندان مریم زمان مدالله ظلها جبین فرزندی
بجا ارادت مندی نوآگین ساخته ملتمس میگرده آنجناب فیض مآب میگردد القاب برادر کلان
اخوی واقعی صاحب مشفق مهربان امیدگاه برادران سلامت بعد اظهار مراتب نیازمندی و تمنای

جمع اتحفه یعنی چیزهای باریک ۱۲
اتحاف با لکسر و سکون تای فوقانی و حای مهمله تحفه دادن ۱۲
یعقوب زمان کنایه است از پدر مهربان زیرا که حضرت یعقوب علیه السلام فرزند خویش یعنی یوسف را بسیار دوست میداشتند ۱۲
عظام بالضم مثل عظیم یعنی بزرگ ۱۲
عصا که برای حفظ جسم بدست دارند ۱۲

ادراکِ دولت مواصلت سامی کہ زیادہ از حدّ است مکشوف ضمیر عطوفت پذیر میگردانند **ایضاً**
اخو الصاحب قبلہ فیض رسان مظہر جود والاحسان سلمہ الرحمان بعد تقدیم مراتب عبودیت انکسار
تو تمنّای حصول استفادۂ خدمت فیض موہبت معروض رای خورشید ضیا میگردانند **القاب**
برادر خرد برادر عزیز القدر عزیز از جان بعافیت باشند بعد اشتیاق ملاقات بہجت سمات
کہ مزید بران متصور نیست مکشوف خاطر عزیز باد **ایضاً** برادر بجان برابر بلکہ از جان بہتر
محمد عابد حفظہ اللہ تعالیٰ بعد شوق ملاقات بہجت آیات مطالعہ نمایند **القاب چچا**
عمو صاحب قبلہ خداوند خدایگان مصدر جود والاحسان سلمہ اللہ تعالیٰ بعد ادای آداب
تسلیمات کہ شیوۂ فدویان راسخ الاعتقاد است معروض رای فیض پیرای میگردانند **القاب**
ہمشیرۂ کلان ہمشیرہ صاحبہ مشفقہ مکرمہ معظمہ کہ اسم او در پردۂ عصمت است سلامت منیقہ
شفقت وثیقہ ورود کرامت فرمود ترصد کہ ہموارہ بترقیم و ترسیل صحیفہ شریفہ شادان و فرحان
میفرموده باشند کہ تسکین خاطر از انست **القاب ہمشیرۂ خرد** عصمت پناہی عفت دستگاہ
ہمشیرۂ عزیزہ حفظہا اللہ بوصول مکاتبۂ مسرت افزا فرحتہای گوناگون حاصل گشت لازم کہ ہموارہ
بترسیل فرحت نامجات مع چگونگی حالات مسرور میساختہ باشند کہ ہرآینہ خوشی خاطر ہمدرین صورت است
زیادہ چہ برطراز د **ایضاً** ہمشیرۂ عزیزہ حجلہ نشین عفت پردہ گزین عصمت سلامت بعد اظہار
مراتب انس آنکہ **القاب اہلیہ** اہلخانہ بادل یگانہ در حفظ و امان ایزد منان باشند خلاصہ مسلّمہ
حقائق مندرجہ معلوم گردید میباید کہ پیوستہ بتحریر حالات آنجا مطلعین مینموده باشند کہ دیگر جمیع حالات
بیند ه باشد زیادہ چہ نگارش رود **القاب شوہر از طرف اہلیہ** صاحب خانہ محرم اسرار سرتاج
افتخار من سلمہ اللہ تعالیٰ مقالات تمنای استفادۂ خدمت والا بیرون از حد دانستہ بعرض مطالب
می پردازد **ایضاً** صاحب سرتاج من سلمہ اللہ تعالیٰ بعد آداب کہ شایان مراتب است عرض
مینماید **ایضاً** مصباح شبستان محرمی مفتاح ابواب ہمدمی واقف اسرار نہانی محرم اطوار
جانی تکیہ گاہ مرادات برآرندۂ حاجات خداوند مالک کاشانہ سلامت بعد آرزوی حصول وصال
بہجت اشتمال بر ضمیر لطف تاثیر میگردانند **القاب اہلخانہ** جلیس خلوت خانہ خرمی انیس
عزلت بیغمی محرم اسرار واقف اطوار اہلیہ ناظم کاشانہ معلوم نمایند بعد تحریر اشتیاق

٢٩

معانقۂ جسمانی و تقریر شوق ملاعبۂ رسمی مبشر خاطر عزیز باد سرگذشت اینجا بسپاس عافیت ایشان قرین دوام
مرغوب القاب حکیم همواره انفاس متبرکۂ آن نباض مرتاض روح افزای مظهر اعجاز مسیحائی باد بعد
آرزوی دریافت مواصلت وافی مباهجت که قلم تحریر آن سرگوشی عجز بدوات میسازد مکشوف ضمیر
منیر گردانیده می آید ایضاً نبض شناس بیماران علاج رس رنجوران حکیم صاحب مهربان امیدگاه
امیدواران مسیح زبان سلمه الله تعالی بعد ادای تحیت و ثنا مبرهن ضمیر منیر قمر تنویر گردانیده می آید
القاب شاعر سر دفتر سخنوران سهر پرور سلامت رقیمۂ معنی نگار آن خلاصۂ نکته پروران روزگار
نزهت افزا و رونق وصول گشت اگر آینده هم بدین نسق بود و کلمۂ لطف افزا ضیافت طبع این سراپا نیاز
میکرده باشند بعید از بزرگ منشی نخواهد بود زیاده چه تصدیع دهد القاب قاضی محکمۂ شریعت اطهر
بوجود کرامت مظهر آن مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم ملت مرتضوی زیب گیر و زینت پذیر
باد پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید قواعد خضوع و افتقار که شیوۂ فدویت نهادان
رسوخیت بنیاد است بعرض میرساند ایضاً شریعت پناه طریقت دستگاه سلمه الله تعالی
رقیمۂ بهجت ضمیمۂ آن شریعت پناه وصول شد بر حقائق مرقومه اطلاع دست داد آینده هم تا حصول
ملاقات جسمانی بتسطیر مفاوضات فرحت آیات محتوی بر اعلام کار و فرمایش آن حوار سرور و شادان
داشتن سرور خاطر افزودنیست زیاده چه تصدیع دهد ایضاً تبارک و تعالی ذات عالی را طراوت بخش
گلشن شریعت و نضارت ده چمن معدلت گشاینده معاقد شرعی داننده حقائق دینی قاعده دان
طریق اسلام مربی خاص و عام حضرت قاضی جیو را بر مسند عدالت تمکن داده سلامت با کرامت دارد
بعد آداب تسلیمات بیها معروض رای عدالت پیرا میگرداند القاب اهل نجوم مجمع کمالات منبع معلومات
کاشف دقائق مستقبل واقف حقائق بی ظهور صاحب مشفق خداوند خدایگان معدن الطاف بیکران
سلمه الله تعالی بعد گذارش مراتب نیازمندی و تقدیم مراسم مستمندی که مایۂ سعادت و عقیدتمندیهاست
مشهود رای بیضا ضیا گردانیده می آید القاب درویش مخزن اسرار الهی مطلع انوار
نامتناهی حضرت شاه صاحب قبله دام فیضه بعد تمهید مراتب عبودیت و انکسار و آرزوی
ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصۂ مطالب عظمی است مشهود رای زرین خاطر مهر گزین
میگرداند ایضاً حقائق و معارف آگاه شریعت و طریقت دستگاه مستغرق بحر اسرار حضرت الهی

محو مشاهده تجلیات نامتناهی قبله دارین استظهار کونین دام افضاله پس از اظهار آداب عبودیت
و انکسار بعرض باریابان دربار فیض آثار میرساند القاب و آداب وستا و ذات تقدس آیات
مظهر فیض الهی مصدر فضائل نامتناهی سایه افضال بر کمال ایزدی ظل تفضلات بیغایات سرمدی
مجموعه علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل منبع کمالات بی پایان مجمع فتوحات فراوان حضرت مخدوم صاحب
و قبله و کعبه مکرم و محترم دام فیضهم ابد الدهر گره کشای معاقد دل و عقده کشای هر مشکل بوده
بر مفارق مستفیضان عقیدت نشان ظل گستر باد بعد تقدیم لوازم عبودیت و تتمیم مراتب قدوبیت
مطالب ضرفرهی عرض میدارد ایضاً منبع تفضلات مظهر کمالات سردفتر معلمان دهر سراپا
برکت فیض اثر حضرت صاحب قبله دارین خداوند کونین مخدومی مکرمی جیو مدظلکم کمترین فدویان
جبین عقیدت و بندگی و پیشانی عبودیت و سرافگندگی بخاک عجز و انکساری سوده بذروه اقبال
شمع اجلال میرساند القاب شاگرد نقش طراز صحیفه سعادتمندی حرف پرداز جریده بخت بلند
ستوده خصال نیکو افعال منظور انظار تفضلات و تعالی سزاوار عنایت کبریا مدام بکام عمیم از دولت
بهارستان بوده کامروای مرادات دارین باشند بعد ادعیه وافیه مطالعه مطالب قومه گرامید القاب
معشوق رنگ بهار گلزار رشک مرغزار رخسار با خوبیهای روز افزون مقرون باشند بعد ابراز
آه و ناله و درد دل شید المطلب میپردازد ایضاً گل گلستان محبوبی سرو بوستان مطلوبی رنگ
بوی چمن رنگین ادائی آبروی انجمن دلربائی جان نواز عاشقان و سرافراز معشوقان باشند بعد ابراز
رازداری و دلریشی و صداقت کیشی بمطلب میگراید ایضاً محبوب راحت قلوب غمزه گزار سرو قد
سیمین عذار نرگس چشم سیمین جسم سنبل زلف طوطی مقال مشکین خال لیلی وار شیرین روزگار دلدار
مشتاقان زار مرهم بخش عاشقان دل فگار دلنواز غمگسار راحت روان نور اعیان پیوسته
از بلیات زمان با من حضرت سبحان بوده بتالیف قلوب مشتاقان صداقت اسلوب پرداخته
باشند بعد شرح سوز آتش افروز که تلاطم امواج مهاجرت و تراکم افواج مفارقت زورق هوش
و حواس این مهجور صدق اساس اغرق ساخته خود را بیاد آن بخشنده مراد میرساند القاب عاشق
صبح صادق روز صادقی و شفق شام وائقی آزاد گرفتار انیس شبهای تار همواره حلاوت یاب
کلفت الفت باشند بعد از حرف طرازی صفات آن سرآمد بیدلان به مطلب پردازی حول

دل وجان خود میگرداید ایضاً دل فگار سمندر نژاد یادگار مجنون و فرهاد زاد حبیبه همیشه با ذوق
وشوق باشند بعد از دلدهی وجان افزائی رونمائی قم بیرا تجرید عاست ایضاً عاشق مشتاق
طالب وصال حذاقت خصال مجنون دوران فرهاد زمان گرم رو بادیه محبت ره نورد طریق مودت
دوام ازجام وصال محبوب شاد کام باشند بعد شرح پریشانی حرمانیکه بمقتضای ربانی جانبین
مهجور است واضح ولائح باد القاب بزرگان ودیگر ابنای زمان از طرف فقرا
محب الفقرا ملاذ الغربا سلمه الله تعالی ایضاً محب الفقرا مقبول اهل الله برگزیده حضرت علی ولی الله
سلامت با کرامت باشند بعد دعوت فراوان واشتیاق ملاقات بی پایان مشهود ضمیر محبت پذیر باد
القاب خاندان فقرا خلاصهٔ دودمان راه هدایت پرتو روشنی مهر جلالت رهنمای سالکان و پیشوای عارفان
زاد الطائفه وعنایه بموجب درجات خدیات القاب سید سیادت دستگاه شرافت پناه
سید مکارم علی بعافیت باشند القاب سپاهی شجاعت وتهور پناه فلانی در حفظ الهی باشند
ایضاً شجاعت شعار فلانی حفظه القاب مولوی وعالم فضیلت وکمالات
دستگاه مولوی طالب علی بعافیت باشند ایضاً فضائل اکتساب کمالات
مآب محمد باقر حفظه القاب حکیم حکمت وحذاقت دستگاه حکیم احمد علیخان حفظه الله تعالی
القاب عامل امانت پناه فلانی بعافیت باشند القاب متصدی عزیز القدر فلانی محفوظ باشند ایضاً
خصوصیت دستگاه فلانی حفظه القاب مهاجن که اهل عزت باشد عزت آثار فلانی حفظه القاب
اهلکاران که فی الجمله عزت وقربت داشته باشند خلت وموالات دستگاه فلانی محفوظ باشند
القاب خدمتگار مستحسن الخدمت فلانی حفظه ایضاً معتمد الخدمت فلانی حفظه القاب
دیوان ومنشی که اعزه دربار اند گرامی قدر فلانی بعافیت باشند القاب اراکین
دربار معلی که از دیگر نوکران قرب ومنزلت زیاده دارند سیادت ونجابت پناه شجاعت وفیضت دستگاه
دستگاه مورد مراحم نمایان مهبط عواطف بی پایان مشمول جلال والای شاهی بوده باشند ایضاً
رفعت وعوالی مرتبت میر ذوالفقار علی حفظه الله تعالی ایضاً رفعت وشجاعت نشان فلانی
محفوظ باشند القاب شیخ مشیخت وشرافت مرتبت شیخ فلانی حفظه الله تعالی القاب
خداوند نعمت از طرف ملازمان وطریق عرضداشت بپادشاهان وامرا

عرضداشت کمترین خادمان عقیدت نشان فلانی بپایه آداب ایستاده بعرض فیضیابان حضور لامع النور که مرجع سلاطین هفت کشور و مرکز خواقین بحر و برست میرساند عرضداشت خانه‌زاد بلا اشتباه محمد پناه فرق عبودیت برزمین خاکساری مالیده و جبین عقیدت ایضا بنقش جان نثاری و جان سپاری گردانیده ذره وار بموقف عرض شرف اندوزان محفل سپهر مستفیضان انجمن بهشت آئین میرساند القاب شاهزاده عرضداشت رسوخیت گزین محمد سعید بعد ادای آداب مراتب کورنش و تسلیم که سجیه رضیه فدویان عقیدت تصمیم است بعرض عاکفان عتبه دولت و اقبال و حاشیه نشینان بساط جاه و جلال میرساند ایضا عرضداشت عقیدت شعار عبد الغفار گلدسته گلهای خلوص انکساری طره عمامه افتخار نموده بعرض بهره اندوزان محفل عظیم مبارک تعظیم نواب عالیجناب معلی خطاب صاحب عالم و عالمیان که ملجای مستمندان روی زمین است میرساند القاب بیگم صاحبه عرضداشت کمترین تکمیر فدویت رسوخیت آثار محمد یار بعد تقدیم مراسم ضراعت و انکسار و تمیم روابط خضوع و افتقار بموقف عرض محرمان ایوان دولت و شهریار و حجاب سراپرده عفت و بختیاری نواب تقدس مآب سپهر جلباب ملکه خشک تر صاحبه بحر و بر میرساند ایضا عرضداشت کمترین ترقی طلبان عبودیت طراز محمد نیاز بپمایش جاده اطاعت و انقیاد بپای سر ارادت و اعتقاد نموده بباریابان آستان تقدس نشان نواب مهر نقاب قدسی القاب ملکه زمین زمان صاحبه عالم و عالمیان میرساند القاب وزیر عرضداشت شاکر عنایت نا محصور بنده عبد الغفور بعد تبلیغ مراسم بندگی و تشییع لوازم پرستندگی بموقف عرض بهره یابان سعادت حضور موفور السرور نواب والاجناب سپهر قدرت مهر صورت استظهار مستمندان صاحب و قبله دو جهان میرساند ایضا عرضداشت کمترین بندگان رسوخیت نشان محمد زمان بجا آوری کورنشات فدویت سمات را ذریعه احراز سعادت و وسیله تبهاهی مفاخرت انگاشته بعرض باریافتگان حواشی بساط فیض مناط محفل عظامی نواب فلک جناب صاحب قبله ارباب تمنا و کعبه اصحاب خرمی و صفا میرساند القاب نواب نواب صاحب الاقدر عالی منزلت لقا امارت سلاله خاندان ایالت دام اقباله و نواله فدوی فلانی آداب تسلیمات فدویانه بجا آورده معروض حضور خورشید ضیا میگرداند ایضا بعرض نواب صاحب قبله خداوند خدایگان سرور

دائم اقباله میرساند باب پنجم در هر چهار انجات و تشنجات و رقعات برعایت مراتب
پنج فصل فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید نوشتجات فصل دوم در هر چه انجات
و معاملات هر گونه مثل مشکلات و پته و قبولیت و غیره که اتفاقات شرحیه ضرور و سوال و جواب
طرفین فصل سوم در مبارکباد هر قسم فصل چهارم در [illegible] تعزیت فصل پنجم در
رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اشیا و غیره مطابق هر یک فصل اول در شکایت عدم رسی مراسلات و رسید
جوابهای نوشتجات یکدیگر رقعه اول بمرزا صاحب مشفق مهربان [illegible] سلمه الله تعالی
اشتیاق ملاقات مسرت آیات آنقدر در [illegible] است که باحاطه [illegible] سلک تحریر آید [illegible]
با آن شناخته و صحیفه [illegible] گذشته خامه [illegible] را به تسطیر دعا [illegible] سپاس [illegible]
صحب رو شگفتگی وارد و طراوت [illegible] چارچمن مزاج سامی دائما مطلوب [illegible]
و مقام [illegible] قریب چهار قطعه اشتیاق نامجات [illegible] مهربان [illegible] آنقدر [illegible]
لیکن با وجود آمد و شد مردمان از یک پرچه قرطاس [illegible] لباس شادمان ساخته از آنجا که در عالم
ارتباط که توجیهی گنجایش ندارد و شایان الطاف چنان است که آینده [illegible] سامی نامجات [illegible]
جسمانی [illegible] روحانی [illegible] زیاده شوق [illegible] رقعه دوم در جواب رقعه اول
میر صاحب مظهر عنایات فراوان [illegible] توجهات بی پایان سلمه الله تعالی مقالات اشتیاق و کلمات
اشواق [illegible] آوردن محض تکلفات عرفیه پرداختن است لهذا با آن [illegible] عاجز [illegible]
ملطف [illegible] شکایت عدم رسی رقائم نیاز شمائم [illegible] آورده [illegible]
مشتمل [illegible] چند [illegible] وثائق نیاز ابلاغ داشته [illegible] از قصور نامه [illegible]
نشده و الا الطاف و کرم فرمائیها ذات اشتیاق آیات دل [illegible] آنچنان [illegible]
گنجایش [illegible] باشد بهر صورت آینده را [illegible] رسل و رسائل [illegible] زیاده [illegible]
موجب [illegible] که خلاصه مطالب [illegible] آید رقعه سوم به شیخ صاحب [illegible] کرم منبع الطاف
شیخ قمرالدین صاحب سلمه الله تعالی [illegible] خامه و زبان [illegible]
حواله نموده [illegible] پردازد که بوقت تشریف داشتن اینجا [illegible] توجهات [illegible]
نیاز اشتمال [illegible] خامه را طاقت آن نیست که تحریر سازد فاما از آن روز که به دار السلطنت

لاهور رسیده اند حرف وفا از سینهٔ صدق وصفا محو فرمودند بقبولی مصرعه هر که از دیده دور از دل
دور + گاهی درین مدت ممتد از تفقد نامجات اطمینان طراز بهجت پیرا خاطر منتظر نشدند از آنجا که
التفات قدیمی ذات شریف بدال این نحیف چنان پرتو انداخته که روز و شب مصرعه بان بذکر تو مشغول و
دل بیاد تو شاد + ناچار پس از انتظار بسیار اجوبه دارد یا بدریافت صحت مزاج ورونداد آنجا روانه
ساخت توقع که نظر بر اشفاق قدیمی نموده از احوال خیریت مآل موجب علم التفات بنوک قلم آرند
ثانیاً آنکه صاحبزاده برحق و مرشدزادهٔ مطلق میر بشارت علی با سید روزگار درینجا مدتی بعالم التعطیل بسر برد
ثالثاً [illegible] بظهور نشتافت آخر کار میر ممدوح را روانه آنجا ساخته هرچند که در تصدیق
درستی کار آن صاحبزاده والا تبار سعی بکار خواهند برد موجب سرسبزی دارین و مفاخرت کونین خواهد بود
رقعه چهارم خانصاحب مظهر اشفاق و مهربانی و مصدر اخلاق و قدردانی سلمه الله تعالی اظهار آرزوی
مواصلت [illegible] از کیفیات [illegible] بطالعت میگراید با خلعهٔ گرامی نامه که یاد از الطاف آن مظهر اعطاف
[illegible] دیدهٔ انتظار گردید سبب دلکشود کشادهم چو نامه‌ات گوئی + کلید باب گلستان آشنائی
بوده [illegible] مکاتبات نیازسمات که بقلم اتحاد رقم آمده صورت اینست که از هنگامیکه در سرکار [illegible]
صاحب [illegible] رساله‌دار سربلندی یافته خدا آگاه است که بقدری صورت آرام نیافته و بجوانب بدیده
و حرف [illegible] جا بگوش خیال نشنیده گاهی بطرف ملتان و وقتی بطرف کوهستان وغیره اطراف
مامور میشود والا چه گنجایش که در تحریر و ترسیل مفاوضات قصوری بظهور رسد که فیمابین این و
آن نماند بهر صورت از قصور اینمعنی تجاهلی در بنای نیازمندیها بطرف این خادم دیرین تصور
نفرموده از زمرهٔ نیازمندان بیرون نشمارند و آینده در ترسیل رسل و رسائل هم تامقدور تقصیر نخواهند
نخواهد نمود و میر بشارت علی را در سلک بارگیران ملازم گردانیده شد انشاءالله تعالی بتدریج خدمتی که
شایستهٔ اوشان است بمنصهٔ شهود جلوهٔ ظهور خواهد یافت خاطر شریف جمع فرمایند زیاده بجز نیاز چه گزارش
نماید رقعه پنجم برادر عزیز القدر ستوده خصال محمد جمال در حفظ الهی باشند بعد از دعوات وافیات
و شوق ملاقات بهجت آیات مطالعه نمایند [illegible] الحمد که بفضله تعالی حالات اینجا مستوجب شکر و
خیر و عافیت آن برادر [illegible] عرصه بعید باقتضا پیوسته که بوصول رقعه بهجت پیرا
طرب افزا گشته خاطر آن صوب متعلق میماند لازم که رونداد آنجا مشروحاً بقلم آورده باشند

که طمانینت خاطر از ان متصور است فیلان سرکار فیض آثار که بنابر چرائی در انجا رفته اند بنابر دریافت
خبرگیری شان قبل ازین شقه حضور بنام شان صادر یافته که خبرگیری آنها بذمه خود واجب شناخته
تغافل نخواهند نمود موسم برشگال قریب است برای بخت راتب آنها یک چهپر مرتب کنانیده و پنجه
دو سن سن از انجا خرید ه رسنهای مستحکم طیار کنانیده بفیلبانان سپرد سازند و بدستور سال گذشته لقرقی
روئیدگاه پرداخته بمحافظت آن جهد بکار برند و در نیولا سوداگران از ضلع کابل دانهای بهی و اناردانه
و دیگر میوجات ولایتی آورده اند اگر در کار باشند اطلاع دهند که از نیجا خرید ه فرستاده آید زیاده چه
رقعه ششم اخوان صاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان دام اشفاقهم آرزوی استفاده خدمت
فیض منزلت بحدیست که به بیتابی خامه دو زبان از عهده تحریر آن عاجز است چار ازین و دو دیده کشته
پیشتر بدعای پرداز صحیفه شریفه بشرف صحت فرستوده صفات و استفسار احوال فدویت اشتمال
و دیرسی نیازنامجات و تقییدات خبرگیری فیلان سرکار فیض مدار لقرقی روئیدگاه و دیگر کوائف
در ورود فرمود ذریعه عز و امتیاز گشت فی الواقع بسبب انجام لوازمات شادی صاحبزاده والاتبار
کار سرکار در نیابت تاکید بسیار و عرصه نهایت قریب است درین امر توقف رو نمود چرا که هر کار
و مردم شاگرد پیشه را آنقدر فرصت نیست که بجای توانند رفت و الا چه امکان که عبودیت سرشتی
قصور شود و از خبرگیری فیلان سرکار نوعی غافل نیست و نخواهد شد خاطر عاطر جمع باد حسب الارقام
چهپر برای بخت راتب فیلان و قرقی روئیدگاه بعمل خواهد آمد و دو آثار انار شیرین از سوداگران خریده
مرحمت فرمایند که مطلوبست و بتاریخ دوم شوال شادی کتخدائی مخدوم زاده میرزا صفدر علی بیگ
مقرر و معین گردیده اگر ارقام فرمایند مبلغ پنجاه روپیه بطریق نیوته بجناب مخدومی نگری گذرانیده شود
جواب است زیاده چه عرض نماید **رقعه هفتم** نقش طراز صحیفه سعادت مندی
حرف پرداز جریده بخت بلندی ستوده خصال برگزیده افعال کنجن لال بمرادات کونین
فائز بوده شادکام باشند بعد ادعیه وافیه مطلب بیگرا دیرگاه است که بمطالعه مسرت نامه
مسابحت طراز نشاط اندوز نگردانیده چشم دل بر شاهراه نگرانیست اگرچه بمقتضای زمانه و طبیعت
بشری که بیشتر مصروف تغافل است خوب معلوم و مفهوم است لیکن ایشان را از و شیوه
بیگانگی بیگانه میدانند بنابر آن بقلم می آید که آینده مصدر اینمعنی نشوند که شائسته

لفظ صحیح طمانینت است بالضم و کسر نون اول و سکون یا بمعنی آرام ۱۲ م
لقرقی بالکسر و سکون طا دیده ور کردن و وقوف دادن کسی را بر خود و بتشدید را طا دیده ور شدن و بر بالا سپیچ چیز سی برآمدن ۱۲ م

۳۶

[illegible] بالفتح شیرینی و انعام [illegible] بمعنی عروسی و شادی

آن سعادت منش نباشد و خاطر اینجانب اسیر و هم متوجه بجود شناخته احوال خیر و عافیت و روداد جنگ
که فیما بین نواب اسد الدوله نجابت علیخان بهادر و سکهان سمت نگاشته باشند زیاده عمر باد رب العباد
بجواب [illegible] ظل ظلیل و سایه فیض پیرایه حضرت مخدومی مکرمی صاحب و قبله دام فیضهم بر مفارق
مستفیضان عقیدت نشان الی یوم التناد باد و پس از تبلیغ مراتب ضراعت و انکسار و تمهید
مراتب [illegible] و افتقار که شیوه فدویت نهادان رسوخیت آثار است بعرض میرساند شرف نامه
عاطفت آگین [illegible] شکایت عدم رسی نیازنامه و استفسار احوال جنگ نواب صاحب اسد الدوله بهادر
در بهترین ساعت ورود فرمود عزت و افتخار این ذره خاکسار افزود قبله من از انتشار طبیعت و
تردد خاطر بسبب هنگامه سکهان شقاوت نشان که برپا بود و تبلیغ عرائض نیاز توقفی بمیان آمده
والا [illegible] چه امکان دارد بهر حال [illegible] از بندگیت اگرچه دورم لیکن [illegible]
لطف تو [illegible] کافیست عنایت پناهم + و حقیقت اینجا بمنوال که [illegible] سنگه والی [illegible]
باگروه [illegible] باراده گرفتن پرگنات جاگیر نواب صاحب عازم این صوب گشته از قلعه جنیار گده
[illegible] در پیوسته بود و سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ در میان ماند الآخر الامر نواب صاحب
ممدوح و نواب فیض طلب خان وغیره که در شجاعت و شهامت شهره آفاق اند از اندرون قلعه بیرون
آمده مانند شیران دلیر بر گروه شقاوت پژوه حمله آور گشته از شمشیر خونخوار قریب چهار هزار کفار
بقتل رسانیدند و چند هزار کس زخمی ساخته و [illegible] قریب یکصد جوان بکار آمدند و زخمی شده
و الواء فتح و فیروزی مبارزان نصرت نشان مفتوح شد و شکست اعدا صورت بست [illegible] الحال این بود
گذارش نمود از عقب آنچه خواهد بود بمعرض عرض خواهد آورد زیاده چه عرض نماید

فصل دوم

در پروانجات و تعلیقات و عرضداشت و معاملات هر گونه پروانه سیادت و نجابت دستگاه
شرافت و امانت پناه عبال حیدر بعافیت باشند چون بسرکار ضرورت زر است و اجرای
توزیع [illegible] الی اجمل [illegible] لهذا در تمامی محالات سرکار و آن سیادت منش نیز [illegible]
یقین که زر [illegible] ساخته باشند زر تحصیل را ابلاغ نمایند و آینده تحصیل باقیات لازم شناسند در ین باب
تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند زیاده چه سطر از عرضداشت در جواب پروانه
[illegible] حضرت قبله خداوند نعمت سرچشمه فیض و کرامت دام اقباله [illegible] خاص

۹

۳۷

مرحمت اختصاص در باب تاکید اجرای توزیع چهارانی فصل ربیع و ایصال زر فصل مذکور شرف صدور و عز
ورود یافته عزت و امتیاز عقیدت طراز افزود خداوندمن فدوی راسوای انصرام کار سرکار که هرگونه
بهبود در ضمن آن متضمن است کدام کار بهترین امورات است لیکن حیله سازی و روبه بازی زمینداران
اینمحال بر بندگان حضور پرنور بی اظهار ظاهر از وقتیکه از آستانه دولت نقد رخصت گرفته در
پرگنه رسیده صبح و شام تحصیل جاری ساخته مبلغ چهارده هزار روپیه درین عرصه بمعرض وصول آمده
انشاء الله تعالی امروز تا شام از اقبال خاوندان قریب پنجهزار روپیه دیگر تحصیل خواهند آمد ارسال
حضور خواهد شد و آینده بتحصیل باقیات مفید و سرگرم خواهد بود زیاده صداد دولت و اقبال لایزال
با دستخط زمینداران زمینداران و مقدمان مواضع ماهی و کوتهه و فریدپور مدانند در سوال مواضع
مذکور به دستور قدیم شامل پرگنه مذکور نموده شد لازم که خود ها را از ابتدای خریف سنه ۱۲۱۳ فصلی بجمیع تمام
نزد خصوصیت مرتبت راکنجهاریلال عامل پرگنه مذکور رسانیده مالگزاری سرکار حاضر باشند و از
اطاعت مشار الیه بیرون نروند و باقی فصل ربیع سنه ۱۲۱۳ فصلی که بذمه ایشان واجب الادا است
بطور عامل مومی الیه ادا نمایند در ینباب تاکید شدید بیندارند زیاده چه نگارش رود پروانه بنام
کواغذ خصوصیت و موالات دستگاه خوشی رام حفظه عرصه ده روز منقضی گشته که در باب ارسال
کاغذ جمع خرچ جمع و صلباقی سنه الیه تاکید نگارش پذیرفته که زود تر اطلاع دارند هنوز کاغذ مسطور
نوشته حضور نرسیده چون اینقدر تغافل و عدم تندهی در کار سرکار هرگز مستحسن نیست لهذا مکرر قلمی آمد
که بمجرد ورود شقه کواغذ مطلوبه بابلاغ حضور دارند سعی تامل و توقف نورزند تاکید شدید بیندارند زیاده چه
نگارش رود بحر حقیقت... در جواب شقه اعز عرض بندگان عالی متعالی خداوند نعمت فیاض زمان ادام اقبالهم بسیار
شقه خاص کرامت اختصاص متضمن تقیدات ارسال کواغذات جمع خرچ سنه ۱۲۱۳ فصلی و جمع صلباقی سنه الیه
شرف صدار یافت معزز و سربلند ساخت خداوند من از هنگام ورود شقه آمودش فکر ترسیل کاغذ مطلوب
بحضور پرنور در پیش است لیکن از چند روز بهوانی سنگه سررشته دار را عارضه آشوب چشم لاحق حال بود
درستی کاغذ مومی الیه تعلق دارد ازین جهت توقف رو نمود و الا چه طاقت که توقف می ورزید همین که مشار الیه
در چشم فرصت دست داد کواغذات جمع خرچ مذکور درست کنانیده ترسیل حضور والا نموده بنظر
کیمیا اثر خواهد گذشت برسیدش خیره اند وز عزت و امتیاز گردد و به تهای جمع و صلباقی

مضمون بالکل امروزن و مضمون بعضم هم و فسخ صنادوم مسم مشتمل
در آورده شده و کم مضمون از تقیدات بلیغ درجهای آوردن سهو و غیره
سنه ۱۲۱۵ فارسیان بیمه دولت و ثروت بطالع استقلال نمایند
بهار عجم سنه ۱۲۱۵ اطاعت فرمان بردن

مرتب میشوند انشاء الله تعالی در دو چهار روز ابلاغ عالیجناب خواهد نمود واجب بود بعرض رسانید
آفتاب عمر و دولت تابان و درخشان باد رب العباد شقه دیگر مشیخت پناه شرافت دستگاه شیخ [illegible]
بعنایت ثابت شد عرضی مرسله مع کاغذ دول پرگنه بابت سال ۱۲۱۶ فصلی بملاحظه در آمد ساع عروض
گشت حاضر آمدن همگی زمینداران بنا بر تصفیه معامله لازم و واجب لهذا نگارش میرود که بمجرد وصول پروانه
خود را مع تمامی عمله و فعله فائز حضور سازند بالمشافهه درستی گره بندی بظهور خواهد رسید زیاده چه ترقیم رود
عرضداشت در جواب شقه بعرض میرساند پروانه کرامت نشانه محتوی بطلب عمله و فعله بتعجیل تمام گستر
غ احصدار یافته معزز و مفتخر گردانید عازم بود که بمجرد ارشاد واجب الانقیاد مع عمله و فعله مستفیض حضور
والا شود درین ضمن حکم سرکار بنا بر شد کار مع مردم بهاشرف نفاذ یافت لهذا بر طبق حکم حضور مصالح
شد کار در مواضعات روانه ساخته انشاء الله تعالی باقبال خداوند نعمت بعد فراغت [illegible] شد کار
عنقریب سعادت اندوز جناب فیضمآب میگردد زیاده حد ادب ایضا بسما و الرتبه بصاحب مصدر
کرم مخزن الطاف اتم سلمه الله تعالی مراتب شوق ملاقات را نهایتی نیست که بدستیاری خامه و زبان بعرض
تحریر آرد لاجرم عنان شبدیز قلم را از وسعت آباد بیانش منعطف ساخته بجولانگاه مدعا می آرد
درینولا دزدان بدکردار نابهنجار موضع محمد پور عمله پرگنه میرهته بوقت شب زراعت گندم قریه [illegible] درو
نموده بردند و زمینداران موضع مسطور سراغش با موضع مذکور رسانیده غله مسروقه بعینه از آن ثابت و تحقیق
کردند چون ظهور این معنی در تعلقداری آنمشفق باعث خجالت بی التجیب و مقدمه طرفین بهر صورت واحد بنا بر آن
تصدیع افزا شده توقع که نظر باین مراتب نموده دستک شدید بران فرقه کوته بین ناعاقبت اندیش
تعیین فرموده غله مسروقه بمالکان مسترد گرانده دهند و آن مردم نابهنجار را چنان سزا رسد که موجب
عبرت دیگران گردد انتظار جواب با صواب است و آینده بترقیم سامی نامجات مع کار و بار لائقه
یاد نمودن سهانا خاطر مشتاق را شاد فرمودنست زیاده چه تصدیع درجواب رقعه و صحیفه میرصاحب
مکرم محبتیم کرم دام اشفاقهم بعد اظهار مراسم شوقیه که مبرا از رسمیات عرفیه است مستطیر مدعا حضور میپردازد
صحیفه گرامی و وثیقه سامی مشعر آنکه مفسدان موضع فلانی عمله پرگنه مقبوضه مخلص بوقت شب غله
موضع فلانی متعلقه آنصاحب بدزدی درو کرده آورده اند وصول اعطاف شمول آورد ازانجا
که مشحون کلمات لطف سمات بود نشاط خاطر افزود فی الواقع بطرفین بجز نقصان متصور نیست

لام در ادبهم بر پهرداز
جوب و لفظ دو
جزان و کرنسر
استعمال آن
در جواب ۱۲
[illegible]

بموجب ایمای شریف مجرد وصول سامی صحیفه دستک شدید الطلب بزمینداران موضع مذکور تعین ساخته

شد چنانکه حاضر می آیند غله مستر قد تمام و کمال بمالکان رسانیده خواهد شد و سزای واقعی بهنگام سر دادان [illegible]

خواهد رسید بهر صورت خاطر عاطر جمع باد محسب پیری اخادم قدیم تصور فرموده مدام بتحریر قیم [illegible]

عاطفت پیرایاد فرما باشند پروانه حضور درباب [illegible] خلعت و مولات دستگاه [illegible]

بنام سهاے محفوظ باشند عرصه سه ماه رو بانقضا آورده که ده و دوازده نفر گوجران موضع دولت پور

چهار راس گاوان و هفت راس گاو میشان از صحرای موضع فرید پور جاگیر گرامی قدر مکارم علیخان

حق کرده بر دنها اقلمی میگردد که تعجیل تعجیل اسان مذکوران مستر دگرانده دهند و سر کنده و غیره اسباب

چهپر بندی و خس که در قلعه آنجا موجود است بر چهکره بار کرده الابخ دارند درینباب قدغن بلیغ نمایند

بموجب ارقام بعمل آرند عرضه داشت محتوی بر چند مقدمات میرساند عرضی مرسله سابقه مفرز بملاحظه عالی

شده باشد احوال نوشت قبولیت از همه مزارعان گرفته سر چشمه تحصیل جاری ساخته بنا بر سر انجام زر

دستکات سوار و پیاده بر ماسور نموده انشاء الله تعالی باقبال عالی تعجیل زر باقیات بمعرض وصول

در آورده ایصال حضور مینماید و مبلغ پنجاه روپیه که بابت تقاوی سنه ۱۸ فصلی بدیه کشناجات

زمیندار موضع سهالا نوه اند موهی الیه تحت شب مع عیال و اطفال فرار شده بموضع اهی زمیندار

[illegible] آباد رفته آباد گردیده بابت طلب مبلغ ان تقاوی سپاهی را نزد نامبرده فرستاده بود از

[illegible] جواب صاف داد و گوجران که زمیندار قدیم موضع مذکور اند بسبب سختی کیفیت سالگذشته گریخته

بود حال پیغام میدهند که اگر یارانه گان حضور موضع مذکور بشرط حق وهی آباد سازند لا کلام

[illegible] سرکار ادا سازیم و در کاشت نیشکر و غیره بپردازیم درینباب هر چه امر واجب بود بعرض رسانیده

شد در جواب عرضداشت امانت پناه خصوصیت دستگاه رکنت لال قیست بعافیت باشند عرضی مرسله

بنظر در آمد معروضه او وضوح انجامید گرفتن قبولیت از زمینداران و اجرای چشمه تحصیل بر موقع و بجا

[illegible] تحصیل زر تعجیل بکار برده موجب حسن تحریر الیشان است و احوال بقرار نهادن کشنا

[illegible] شرارت و کوته اندیشی از موضع سهالا نوهی رفتن و پیغام آبادی زمینداران قدیم

موضع مذکور بایه الیضاح یافت چون مدعا آبادی [illegible] حتی المقدور است و وصول

[illegible] بکار زمیندار برانگیختگی [illegible] خواهد بود گوجران را آباد نمایند و مبلغ از کشناجات

لیجا میروند انشاءالله تعالی بخوبی گرفته خواهند شد که نا منزل البنراجی خود خواهد رسید زیاده چه قلمی گردد شقه
مشتمل بر چند مقدمات رفعت و عوالی مرتبت بدرالدین بیگ بعافیت باشند چون موضع سانبله و راجوپور
و نرنگدهی که تفویض خود وصیت مرتبت جواهر سنگه بود الحال بموجب استدعای عالی‌شان باز شامل پرگنه
کرده شد و خود وصیت مرتبت مذکور عوض زمینداران دهات مذکور بابت معامله آنها رقعه مبلغ دو هزار
روپیه از دوکان لاله جیتی رام و هیرا رام نویسانیده داخل سرکار نموده بودند زر بسرکار بوصول
شد تا حال زمینداران مذکور ادای زر ساهوان مسطور که بذمه آنها واجب الطلب است ننموده
از آنجا که این مردم متقویت سرکار زر مسید سپند باید که دستک شدید نموده زرشان وصول گرانده
رسید ساهوان مذکوران گرفته بفرستند و بنا بتاکید فرمیپندارند عرضداشت الطلب
رسید بهای قلی غله موضع شکرپور نموده غله بموجب نرخ بازار فروخته زرش بابت امام‌بخش هرکاره
ارسال داشته رسید شد سرمایه افتخار باید و بنابر کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت وغیره عازم بود
فاما بدون منصف و کتبه یا و بهره از رفتن آنجا متوقف مانده امید وارست که سه چهار نفر منصف
و دو کتبه و پنج شش نفر بهره چپراسی از سرکار بانصوب مامور شوند که بعجلت تمام کنکوت ساخته بعمل آنجا
پردازد و شانزده هفده قریه که جمعی مشخصه اند اگر حکم شود بهمه و کنکوت کرده آید و اجب بود بعرض رسانید
شقه در جواب گرامی قدر عوالی مرتبت نگین رام بعافیت باشند عرضی مرسله شما بنابر بهای قلی
غله موضع ساخته غله فروخته زرش ارسال حضور نموده داخلایش از دفتر حجت گردد و در خواست
منصف و کتبه و بهره بنابر کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت و کنکوت مخفی مواضعات پرگنه‌اش
دهات مشخصه بمبلغ یکهزار و دو صد روپیه مرسله بنظر در آمد معروضات بوضوح پیوست داخلایش
بوقت فائز شدن بدربار خواهند یافت و کنکوت دهات عملی و پاهی کاشت که تجویز نموده اند مستحسن است
و دهات مشخصه اکه بهمه و قرار داده اند بعمل آرند بموجب استدعای عالی‌شان منصف وغیره از حضور روانه نموده
خواهند شد زیاده چه اعلام رود شقه رفعت پناه شجاعت دستگاه ابوالحسن بیگ در حفظ الهی باشند
قبل ازین پروانجات سرکار جهت فرستادن مردم پلتن و سواران بنابر تصحیح موجودات تمامی محالات
سرکار بنگارش در آمده با یشان نیز ارقام میرود که مردم سوار و پیاده همراهی متعینه خود را هم جلد
برای تصحیح روانه سازند اهمال نورزند زیاده چه تاکید رود و رقعه در معاملات بیاد عز المقدر

عزیز از جان محمد خان همواره بمراتب اعلی فائز باشند بعد شوق ملاقات فرحت سمات واضح باد که ...

ایشان بطرف خانه دریافت آمد که خدمات سائر باغات از سرکار صاحبان انگریز بهادر بنام آن

عزیز القدر مقرر میشد و آن گرامی قدر با وجود ذمه داری ساهوکار بهانه کار ضروری خانه کرده گذاشته

آمدند غیر از دانائی ایشان چه تصور بود آید بیش ازین که کسب و جمع نمایند و اگر اراده سفر ...

الحال که بفضل الهی صورت بر آمد کار ایشان بظهور آمده بود آن عزیز تا جلوه گری شاهد مقصود نشاید و رده گذاشته

آمدند و در عالم اسباب بدون علاقه گذاره نتوان شد لهذا بقلم آمد که بر آن شب خود را در اینجا رسانند یا قلمی نمایند

که اینجانب از اینجا رسد و تاکید بکیر صلاح نموده کار مسطور گرفته شود زیاده چه بطراز د...

نصایح عزیز القدر لاله بچهمن سنگه حقیقت عرضی مرسله ایشان مشعر بر اینکه بعضی مقدمان ... راجپوت تعلقه

پرگنه دیوبند را حکیم لوعلیخان عامل پرگنه گرفته برده از نظر گذشت حقایق مسطور ضمنه بوضوح پیوسته

زهی هوشیاری و خبرداری که با وجود اصدار حکم حضور در مقدمات حفاظت ایشان از خواب غفلت

رو به بیداری نیاورده خیریت است اینجانب برین مقدمه خطی بجستجو که نبیل حسب الطلبی اختر بهادر ...

نوشته و بیگر روانه نموده است انشاء الله تعالی جمیع و تمام زمینداران مسطور خلاص شده خواهند آمد آینده

چنین غافل نشوند زیاده چه تاکید چه نگارش ... قصه برادر عزیز القدر گرامی ... مکتوب

وصول ... شوال آورد دریافت حقایق آن همگی احوال ...

کرده کاغذ اینجانب صدالقدر ... نیست ...

مدار ...

... خود نمایند و چند مقامات ...

معمول قدیم ... و سیاهیان ... بموجب پروانجات والا باقی ...

که قلم انداز نموده اند این ...

سال گذشته فصل ... الیه بخواهند ... سال حال ... گرفته خواهش مخلص همگی سوال و

جواب متصدیان ... اظهار ... باتفاق ... سوال و

جواب ... کاغذ ... همراه ... خدمت ...

اطلاع بقلم آمده زیاده چه بطراز د ... سرکار ...

۱۵ بهر سه حرکت واه دوری میان دو چیز و دور شدن دو چیز از یکدیگر ۱۲ منتخب اللغات ۲۵ با یکدیگر موافقت کردن و یکی شدن ۱۲ منتخب اللغات

میر محفوظ حسین خان حفظه مهمات چند برای فرستادن به سرکار مطلوبست لهذا نگارش می‌رود که آن رفعت مآب

دو هزار سیخ از پرگنات متعلقه خود فراهم و تمام سرانجام نموده ارسال دارند در این باب تاکید اکید دانند تحریراً

بتاریخ [illegible] شهر [illegible] پروانه در طلب [illegible] با امانت مآب [illegible] محفوظ باشند پنجاه راس [illegible] برای صرف [illegible]

در حضور مطلوبست باید که [illegible] کلان و فربه از دهات پرگنه [illegible] سرانجام نموده روانه دارند و ارسال حضور دارند

و تقید بلیغ بکار برند که [illegible] بیمار و لاغر نباشد در این باب قدغن شمارند مرقوم هفتم شهر ذیقعده

شقه در سند خدمت امانت فوجداری حسب الحکم والا خدمت فوجداری و امانت پرگنه فلانی من ابتدا

فصل ربیع [illegible] فصلی از تغیر فلانی بنام خان عالیشان [illegible] مقرر شده باید که بلوازم

مراسم آن براستی و درستی پرداخته دقیقه از دقایق حزم و هوشیاری [illegible] نگذارند و در بند و بست و

و تادیب مفسدان و سرتابان و حفظ و حراست زیردستان و مالگذاران قرار واقعی کوشیده در آبادی

و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل مال [illegible] ساعی جمیله بسانند [illegible] رعایا [illegible] نگذارند و چیزی [illegible]

[illegible] نمایند و کاغذ موافق ضابطه به دفتر رسانند باید که چودهریان و قانونگویان و زمینداران

[illegible] خان موصی الیه را فوجدار و امین مستقل [illegible] این خدمات دانسته [illegible] متعلق شناسند و در اطاعت

و فرمانبرداری او که موجب رفاه خلایق و رعایا و دولتخواهی سرکار خواهد بود سر موی تجاوز و تفاوت

ننمایند تاکید [illegible] اسناد ایضاً در سند خدمت فوجداری حسب الحکم اعلی خدمت فوجداری

پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دارالخلافت شاهجهان آباد و سوای [illegible] بعهده خان رفعت نشان

محمد فیض الله خان من ابتدا فصل خریف [illegible] فصلی مقرر شده باید که بلوازم مراسم آن [illegible]

پرداخته در بند و بست و ضبط و ربط محال مذکور و تنبیه و تادیب مفسدان و حفظ [illegible]

زیردستان واقعی کوشند و در ازدیاد آبادی و تکثیر زراعت و استمالت رعایا و تشخیص و تحصیل

مال واجب ساعی موفور بکار برده [illegible] بر ذمه رعایا باقی نگذارند و [illegible] ارسال دارند و [illegible]

کاغذ موافق ضابطه به دفترخانه معلی میرسانیده باشند و دامی بدون سند [illegible] صرف نکنند باید که

و قانونگویان و رعایای پرگنه مذکور مشارالیه را امین فوجداری مستقل [illegible] بلوازم [illegible]

متعلق شناسند در این باب تاکید اکید دانند ایضاً شقه رفعت مآب [illegible]

حسب الحکم اعلی خدمت امانت فوجداری پرگنه جلال آباد مضاف صوبه دارالخلافت

شاهجهان آباد و بدستور سابق بعهدهٔ آن رفعت مآب سجالی برقرار است باید که بجمعی و استمالت تمام بکار

متعلقه پرداخته زر آمدنی آنجا را ارسال حضور نمایند و بدون پروانه مجدد و سکه بیع تنخواه ارند شد و درین باب

تاکید شمارند تحریر فی التاریخ دوم شهر ذیقعده سنه ۱۲ اعلی سند خدمت دیوانی حسب الحکم معلی خدمت

دیوانی پرگنات هانسی و مهم کارهای سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد فی الضمن

من ابتدای ایلان ایل سنه والا برفعت پناه فیض الحسن مقرر و مفوض گشته باید که از روی دیانت و

راستی بلوازم و مراسم خدمت مذکور کما ینبغی پرداخته در باده تشخیص جمع و گرد آوری مالواجب و از دیاد

وآبادانی و استمالت کروریان تاکید بلیغ نموده خصوصاً در صیانت پرگنات و گنجیات و عمال و عمله و فعله

سائر محال الابوجه احسن خبردار بوده آنچنان کنند که در مال سرکار دولتمدار روجهی حسابات نقصان راه

نیابد و رعایا مالگزاران از آسیب آزار در امان بوده مرفه الحال و فارغ البال در کسب پیشهٔ خود قیام نماید

و جمع محال الا سال بسال بیفزاید و محصول پرگنات سال تمام بوصول در آورده دامی و درمی بذمهٔ

رعایا نگذارند و در کوتهه خزانه مهر خود نگاهداشته بی کدام سند معتبر حضور تحویل نیارند و احتیاط و اهتمام بجا

آرند که عاملان و گماشتگان آنها را اخذ ابواب ممنوعه درگاه خلائق پناه اخراجات اندالمال بروات

بالادستی اقدام ننموده ازرگ و و جمع کاغذ موافق ضابطه و دستور فصل بفصل از عاملان تحصیل کرده بدفتر

والا ارسال نموده باشند میباید که جمیع امینان و عمال و چودهریان و مقدمیان و فرازمان جمهور سکنه

آن محالات موی الیه را دیوان مستقل دانسته و سند تقیدی موی الیه در اجرای امور متعلقهٔ آن خدمت قوی

ساخته در نظم و نسق مهمات و معاملات از سخن صلاح مشار الیه که متضمن کفایت سرکار والا و برآمد کار و رفاهیت

رعایا بوده باشد بیرون نروند درین باب تاکید دانند سند خدمت داروغگی چون حسب الحکم اعلی

خدمت داروغگی عدالت پرگنات گوتانه و لودهانه و کاندهله و شاملی سرکار سهارنپور مضاف

صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد و بجان عالیشان سموالمکان فتح یاور خان مقرر و مفوض گشته میباید

که متکفلان مهمات دار العدالت انفصال معاملات و قطع قضایا و دعاوی شرعیه باتفاق ثابت خان

و مشار الیه نموده در اجرای احکام شریعت غرا و امضای امور ملت بیضا مساعی جمیله بتقدیم

رسانیده باشند و در احقاق حق و دفع باطل محافظت کمال بکار برده آنچنان کنند که سرمو

خلاف شرع بعمل نیاید سند خدمت داروغگی چون بموجب حکم جهان مطاع

بالضم و تشدید دال مشتق نو کرده شده ۱۲

بالضم و فتح ... و تشدید ... مهم ازمشکل و دشوار و کار سخت ... منتخب اللغات

بالفتح ... منتخب

احتیاط استوار کردن ... فرو رفتن ... دیگر ...

... کار سے کردن

بالفتح ...

منتخب اللغات

بالفتح ...

بالفتح ...

خدمت داروغگی [illegible] پرگنه گهونی سرکار فلان مضاف صوبه دارالخلافه شاهجهان آباد مرقوم حسب الحکم
بفلانی تفویض یافته باید که کما ینبغی بلوازم و مراسم خدمت مأموره پرداخته دقیقه از دقائق نامرعی نگذارد و در ضبط
و ربط محصول محال مسطوره و حسن سلوک با سوداگران و بیوپاریان با اهتمام تمام پرداخته آنچنان کند که داعی و
درمی در مال سرکار فوت و فروگذاشت نشود و ابواب ممنوعه برطرف اصلاً و مطلقاً بعمل در نیارد و سررشته
آمدنی محصول آن محال و جمع خرج تحویلدار ماه بماه [illegible] کاغذ موافق ضابطه فصل بفصل بدفتر
معلی میرسانیده باشد و کوتهه خزانه بمهر دیوان و بمهر خود ممهور نماید و یکدام سند نامعتبر حضور بخرج نیارد
[illegible] باید که قانونگویان و چودهریان و سوداگران و بیوپاریان خدمت متعلق مشارالیه شناخته
از سخن صلاح [illegible] کفایت سرکار [illegible] بیرون نروند خدمت مشرفی حسب الحکم
اعلی خدمت مشرفی پرگنه [illegible] متعلقه صوبه فلانی از تغیر فلانی بفلانی مقرر و مفوض گشته باید که کما ینبغی
بلوازم [illegible] خدمت مأموره بدیانت و راستی کوشیده دقیقه از دقائق حزم و هوشیاری
و خبرداری نگذارد و احتیاط کند که در معامله از معاملات آن محال فوت و فروگذاشت بوقوع نیاید و
سررشته کاغذ با ضابطه بدفتر والا درست نموده میفرستاده باشد میباید که چودهریان قانونگویان
عمله و فعله آنجا خدمت مسطوره بمشارالیه متعلق دانسته دست تصدی او در امور خدمت
قوی دانند [illegible] متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه [illegible] سرکار فلانی مضاف صوبه فلانی
بدانند که چون بموجب یرلیغ قضا تبلیغ خدمت قانونگوئی پرگنه مذکور بدستور [illegible] آماده فلان
حسب الضمن بخوشی [illegible] مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی بلوازم و مراسم آن خدمات پرداخته در دولتخواهی سرکار
و رفاهیت رعایا [illegible] فرو نگذارد و در افزونی زر و [illegible] آمد پرگنه مساعی جمیله بکار برده و موازنه و دستور العمل
مال [illegible] سررشته کاغذ موافق ضابطه و معمول بدفتر معلی میرسانیده باشد و رعایا و برایا را از
حسن سلوک خود راضی داشته [illegible] نگردد و بدعتی احداث نکند [illegible] و از
ابواب ممنوعه اقدام ننماید میباید که بموجب [illegible] مشارالیه را قانونگوی [illegible] پرگنه مسطور
دانسته دست تصدی او در امور مضافه آن خدمت قوی شناخته دیگری را سهیم و شریک نگردانند
و سخن صلاح [illegible] کفایت سرکار و رفاهیت رعایا بوده باشد
اختیار نمایند [illegible] و سند خدمت قوطه دار حسب الحکم

۴۵

سفینه نامه

دالیه خدمت فوطه داری پرگنه فلان سرکار حصار مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد من ابتدا

فصل ربیع ایلان ایل برطبق ضمن معزت آثار بحال او مقرر و مفوض گشته تا کما ینبغی باوازم و مراسم خدمت

مسطوره پرداخته طریقه احتیاط و راستی از دست نه دهد زر یکه از آمدنی مال و سایر فراهم شود موافق ضابطه

معین و اخل کوطه خزانه نموده یک دینار بیرون نگاه ندارد و بی سند حضور و امی بخرج نیارد باید که متصدیان

مهمات پرگنه مسطور موی الیه را فوطه دار مستحکم دانسته وجوه آمدنی بجهت تحویل او سپرده باشند و در فوطه خانه را

دیوان و دار وغه پرگنه مذکور بمهر خود مقفل داشته بی یکدیگر بست و کشاد ننمایند درین باب تاکید دانند

نقشه سند جاگیر متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه جلالپور سرکار فیض آباد مضاف صوبه

دار الخلافت شاهجهان آباد بدانند که چون برطبق فرمان عالیشان واجب الاذعان بتاریخ

رمضان مبارک سنه موضع فلانی از پرگنه مذکور در وجه انعام روشن شاه وغیره درویشان با فرزندان

من ابتدا ایلان ایل حسب الضمن مقرر و مفوض گشته باید که موضع مسطور را النسل بعد نسل و بطنا بعد

بطن در وجه انعام آن جماعه مشار الیهم مع فرزندان ... آنها واگذارند ... و

نمره مرفوع القلم شناخته بعلت پیشکش صوبه دار و فوجدار ... مال و جهات وغیره اخراجات

محصلانه و داروغه سرکار و مقدمی و صدی و قانونگوی ... مزاحم و متعرض نشوند ...

آنچه ... هر سال سند مجدد طلبند تحریر بتاریخ ... سال سنه جلوس ...

نقشه سند جاگیر حسب الحکم جلیل القدر موضع جلالپور ... پرگنه ... من ابتدا سنه فلان ...

در جاگیر شجاعت نشان عادل خان ملازم سرکار دولتمدار مقرر شد باید که چودهریان و قانونگویان

و مزارعان و سایر رعایای موضع مذکور موی الیه را جاگیردار خود دانسته مال واجبی و حقوق دیوانی را

موافق ضابطه و معمول خود جواب میگفته باشند و سبیل جاگیردار مسطور آنکه جمهور رعایا و کافه برایا

را از حسن سلوک و معاش پسندیده خود راضی و شاکر ... سعی ... سالم ...

نماید و اصلا و مطلقا مرتکب ابواب ممنوعه و رکار جهان ... تازه احداث نکند ...

دانند نقشه ... سند قضا حسب الحکم جهان مطاع خدمت قضا پرگنه بهادرگره ... قاضی ...

... مقرر و مفوض گشته میباید که تا احدار فرمان عالیشان ... خدمت

شده ... بطرف احکام ... عمل نموده مشار الیه را قاضی آن محال دانند و دست تقیدی

موصی الیه ادای امور مضاف بخدمت قوی و مستحکم دانسته دیگری را سهیم و شریک نگردانند و در اجرای

احکام شرعی در هر باب ممد و معاون قاضی مسطور باشند شقه در سند خدمت صدر الصدور

گماشتهای جاگیرداران و کروریان پرگنه کرت پور سرکار سنبل مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد

را اعلام آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع گردون ارتفاع منصب قضای پرگنه مسطور مع سواد قصبه

و قریات متعلقه آن از تغیری قاضی احمد علی بنام قاضی محمد زمان ولد مسیح الزمان حسب الضمن مقرر و

مفوض گشته تا کماینبغی بلوازم منصب مذکوره قیام نموده در فیصل قضایا و خصومات و ادای حدود

و اقامت ... و نکاح من لا ولی له و قسمت ترکات و حفظ اموال غیب و ایتام

و تعیین و ضیاع و نصب ... مساعی موفوره بتقدیم رسانند باید که بر طبق حکم فیض شیم عمل نموده مشار الیه را

قاضی آنجا دانسته دست تقیدی موصی الیه بجا امور متعلقه آن خدمت مستقل دانند و دیگری را سهیم و شریک

او ندانند و کواغذات و سجلات را بمهر او معتبر شمارند درین باب قدغن دانسته حسب المسطور عمل آرند

طریقه تحریر سند چودهرائی چون خدمت چودهرائی ... متعلقه سرکار فلانی مضاف

صوبه دار الخلافت اکبرآباد از تغیری فلانی بچودهری ... سنگه مقرر گشته باید که ...

مذکور را از روی راستی و درستی قیام ورزیده آنچنان کند که روز بروز افزونی مال سرکار ... آرند

رفاهیت سوداگران و بیوپاریان پیش نهاد ساخته حسن سلوک با آنجا ... سلوک ... احدی

بوجهی من الوجوه ... [illegible] ... تاکید اکید اند طریقه تحریر سند خدمت ... از طرف ...

امانت آب گلاب ... محفوظ باشند عزت آثار ... العلاقه فوطه داری ... شمارند ...

یکهزار روپیه فوطه داری پرگنه فریدآباد مقرر و مامور نموده شد لازم که نامبرده را العلاقه مفوض مستقل

دانسته داخل زر تمامی پرگنه ... موصی الیه ... باشند دامی ... فوطه دار ... مبلغ

یکهزار روپیه فوطه دار سابق که در پرگنه باقیست بموصی الیه ... کنانیده ...

تساهل و اهمال نه ورزند قدغن شمارند شقه عزیز القدر ... سنگه ... باشند ... فوطه

فوطه داری پرگنه ... من ابتدای ... از تغیری ... فوطه دار ... از

حضور مقرر و مفوض گشته باید که مطابق حکم مشار الیه را دخیل در کاروبار نموده عهده مرقوم ...

دانسته و دیگری را سهیم و شریک در کار مفوضه اش نگردانند ... [illegible]

قدیم بدبانند ثانیاً آنکه چهل و چهار جلد چه از پرگنهٔ ایشان بحسب معمول فصل بفصل وجه طلب است
منجملهٔ آن بیست جلد بحضور رسیده و بیست و چهار باقیست باید که از دیهات پرگنه طلبیده ارسال حضور نمایند
تاکید دانند حکم شد متصدیان مهمات و اهلکاران حال و استقبال پرگنهٔ میرٹھ مضاف صوبه دار الخلافت
شاهجهان آباد بدانند رفعت مرتبت فتح علیخان کمبوه موازی یکصد بیگه اراضی خارج از جمع افتاده لائق
زراعت از سواد قصبهٔ مسطور طرف بیچی افغانان التماس نموده باید که اراضی مذکوره من ابتدای فصل ربیع
[illegible] فصلی پیموده و چک بسته به تصرف رفعت مرتبت خان مشار الیه واگزارند و بوجهی من الوجوه
مزاحم و متعارض نشوند در ینباب تاکید قدغن دانند حکم شد عمال حال و استقبال پرگنه [illegible]
سهارنپور مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد بدانند موازی یکصد بیگه پخته زمین بنجر افتاده خارج جمع لائق زراعت
از پرگنهٔ مذکوره در وجه مدد معاش مولوی محمد تقی مقرر نموده شد باید که اراضی مزبوره حسب الضمن پیمایش
مقرره دانسته پیموده و چک بسته بتصرف مومی الیه واگزارند و بوجهی من الوجوه مزاحم و متعارض نشوند و
در امور هر چه بمشار الیه مراتب امداد و اعانت بعمل آورده باشند که صرف مایحتاج خود نموده بدعای
ابد قاع جاه و حشمت مواظبت نمایند در ینباب تاکید فرمایند نگاشته حسب المسطور بعمل آرند شقه در باب
فراغت عمله گرامی قدر گنپت لال حفظه ازین قبل شقهٔ سرکار در مقدمهٔ عدم تعارض اراضی [illegible]
[illegible] که در موضع فلانی واقع است بطبق معمول صدار یافته بود چون بوضوح پیوست که در فصل خریف
[illegible] مشار الیه رسیده ظهور این معنی چگونه تصور توان کرد بنابر آن مکرر بتاکید بلیغ نگارش میرود که حسب
معمول عمله فصلین مومی الیه باشند در ینباب تاکید دانند نشود که باز نالش بحضور رسد زیاده چه قلمی رود
شقه در باب [illegible] متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه فلان مضاف صوبه دار الخلافه شاهجهان آباد
بدانند چون مولوی حمید علی در عبادت و طاعت و تقوی موصوف است و هیچ وجه معیشت ندارد لهذا
نظر بر استحقاق مشار الیه مبلغ هشت روپیه یومیه بتصدق فرق بندگان حضرت قدر قدرت به
آمدنی مال پرگنهٔ مذکور مقرر نموده شد باید که وجه یومیه مسطور را هر روز بلاناغه بمشار الیه رسانیده
قبض الوصول گاه بگاه میگرفته باشند که صرف معیشت خود نموده بدعای ازدیاد عمر و دولت ابد مدت
مواظبت می نموده باشند در ینباب تاکید فرمایند شقه رفعت مآب فلانی محفوظ
باشند یومیه داران پرگنه [illegible] التماس نمودند که مبلغ هفت روپیه یومیه دعاگویان از خزانه [illegible] بموجب سنوات

دفتر خالصهٔ شریفه از قدیم مقرر و همیشه یافته اند امیدوار فضل و کرم که پروانه حضور از سرکار مرحمت شود لهذا

قلمی میگردد که وجه یومیه مسطوره القرار تخلف من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی مطابق ۱۹ سنه ۱۲ اسعلی بعد

قبض معینه داران منجمله آمدنی مال پرگنه مزبور میدیده باشند ایضاً عمال حال و استقبال پرگنه چهاول محال جاگیر سرکار

حقیقت تقوی محمد مراد بوضوح پیوست که هیچ وجه معیشت ندارد و میخواهد که بقیة العمر باعتکاف و عبادت حق

مصروف نماید لهذا نظر بر استحقاق مشار الیه منوده ده آنه یومیه بحساب سلطانی از ده بابه بر آمدنی پرگنه مذکور مقرر نموده شد

لازم که وجه مقرره روز بروز بلا ناغه بمومی الیه سانیده قبض الوصول میگرفته باشند ثانی الحال بموجب پروانه و قبض الوصول

مجرا و محسوب خواهد شد شقه گرامیقدر رکه چونکه محفوظ باشند مبلغ پنجاه روپیه که نصف آن بیست و پنج روپیه پیشو برای

تخم ریزی جنس کهی غیره زمینداران موضع فلانی لبسر بلندخان ازان گرامیقدر رسانیده شد لازم که مبلغ مذکور

بمشار الیه سانیده قبض الوصول بگیرند و در حساب محسوب و مجرا خواهد شد در ینباب تاکید دانند تحریر فی التاریخ

بست و پنجم شعبان سنه ۱۲۲۵ هجری طریق تحریر پته قول و قرار آنکه پته متعهدی پرگنه فلان سنه باسم گرامیقدر مکارم علیخان

سبها در چون خدمت امانت و فوجداری پرگنه مذکور مضاف صوبه دار الخلافت فلانی بعوض مبلغ هفتاد

هزار روپیه که نصف آن هشت هزار پانصد روپیه پیشو بابت فصل ربیع سنه ۱۲۲۵ فصلی از مال و الواب سه

جهت بعد وضع خرچ سه بندی و انعام و نانکار و جاگیر و مقدمی بموجب قبولیت خان مذکور متعهد کرده

داده شد باید که مبلغ مذکور بموجب اقساط ذیل داخل خزانه سرکار نموده داخله حصول نماید اگر خدا نخواسته

آفت ارضی و سماوی و پایمالی افواج یا تصرف کسی زبردست رو دهد بموجب کاغذ دستخطی چودهریان

و قانونگویان پرگنه و تحقیقات امین سرکار و بربست پرگنه جواز مجرا یابد اگر بتقدیر باین فصل

پای عزل بمیان آید کاغذ امانی بعد مجرا دادن اخراجات پرگنه و سه بندی فهمیده خواهد شد کم و کاست

و کم ترددی را ذمه خود شناسند و از ربیع الاول لغایت بستم ربیع الثانی و جمادی الاولی لغایت

آخر جمادی الاخری تحریر فی التاریخ نهم ربیع الاول سنه ۱۲۲۳ فصلی ایضاً پته باسم حقیقت ام ...

زمینداران موضع سرور پور عمله پرگنه سرد هنه باید که زمینداران مذکور بخاطر جمع در تردد و زراعت

سال تمام پردازند انشاء الله تعالی بروقت در زراعت بموجب تفصیل ذیل عمل خواهد آمد

نقدی فی بیگه ———— غله از روی کنکوت ————

فصل خریف ———— فصل ربیع ۱۲ آر یعنی حصه پنج آثار خرچه من تحریر فی التاریخ

بست و پنجم شهر رجب ۱۲۰۵ فصلی طرلق تحریر قبولیت منکه گلاب رای و رام سنگه زمینداران موضع
سهلانوه عمله پرگنه سردهنه ایم مبلغ چهار هزار روپیه سکه حالی از مال و ابواب همه جهت بابت فصل
خریف ۱۲۰۵ فصلی برضا و رغبت ذمه خود با قبول کردیم اقرار آنکه مبلغ مذکور بموجب اقساط بسر رشته
پرگنه داخل خزانه سرکار نمائیم اگر آفت ارضی و سماوی رو دهد بقدر نقصان مجرا یابیم بنابران اینچند کلمه بطرلق
قبولیت نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عندالحاجت بکار آید تحریر بتاریخ پنجم شعبان ۱۲۰۵ هجری

طرلق تحریر چهلپکا منکه سنتا و سنال زمینداران موضع جهور عمله پرگنه سردهنه ایم چون بحضور رفعت و
عوالی منزلت نواب مستطفر الدوله مظفر جنگ نوشته میدهیم و اقرار مینمائیم بر نهجی که موازی هفت صد بگیه جمع عالی
پخته اراضی ترود کاشت فصل خریف ۱۲۰۵ و ... بگیه پخته اراضی کاشت فصل ربیع سنه الیه درده خود
نمائیم اگر از تعداد چهلپکا کمی در کاشت شود محصول آن بموجب قرارداد سرکار داخل نمائیم بنابرآن اینچند
کلمه بطرلق چهلپکا نوشته داده شد که ثانی الحال بموجب سند و دستاویز بعمل آید پروانه معافی زمین

سوچلنامه اراضی باغچه باسم شجاعت نشان احمد علیخان موازی چهارده بگیه اراضی پخته بگز الهی
افتاده خارج جمع لائق زراعت از سواد قصبه سردهنه سرکار سهارنپور مضاف صوبه ...
شاهجهان آباد بر حضار مقدمان قصبه مسطور باتفاق چودهریان و قانونگویان جریب کشان بحد و دار معین
ستینه پیموده چک بسته حواله مشار الیه نموده باید که حاصلات آن از فصل بفصل و سال بسال صرف مایحتاج
نموده بدعای دولت ابد مدت بندگان حضرت قدر قدرت مواظبت و اشتغال نموده باشند

عرض ــــــــ طول ــــــــ

حدود اربعه: شرق ــ ... غرب ــ ... جنوب ــ شارع عام ... شمال ــ ...

تحریر فی التاریخ هفتم شهر شعبان ۱۲۰۵ هجری مطابق سنه فلان طرلق تحریر تمسک منکه فتح علیخان ولد
قادر داد خان ساکن موضع فلان پرگنه فلانم چون مبلغ چهارده روپیه که نصف آن هفت روپیه میشود از ...
... ام فی روپیه نیم آنه سود ماهواری مقرر کرده بطرلق قرض گرفته ام اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود
بسبیل قسط بندی ... روپیه ماهواری میداده باشم هیچ عذر بمیان نیارم بنابر آن اینچند کلمه بطرلق تمسک نوشته داده شد که
ثانی الحال سند باشد تحریر دوم صفر ۱۲۰۵ هجری

طرلق تحریر حاضر ضامنی منکه رحمت علی
ملازم سرکار ام نوشته میدهم و اقرار مینمایم بر نهجی که شیخ قادر علی را ... خود

۵۱ آفت ارضی که بر زراعت واقع میشود سه است یکی پایمالی فوج دوم سوختن سوم ملخ خوردگی و همچنین آفات سماوی هم سه است اول نبودن بارش باران دوم افتادن ژاله سوم کثرت بارش یعنی درسیدن سیل بر زراعت ۵۲ و آفت یعنی آسیب و زحمت ۱۲ ۵۳ نقش و نوشتن ۱۲ ۵۰

٥١

در سرکار فلانی نوکر گماشته ام اگر مشار الیه بی اجازت سرکار برخاسته رود و یا از تحویل خود چیزی گم کند
حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهدهٔ آن جواب گویم بنابر آن اینچند کلمه بطریق حاضری و ضامنی
نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد. **قبض الوصول** منکه تفضل حسین سالیانه دار پرگنه جهرولی فلان
مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد ام چون مبلغ چهل روپیه نه آنه سکهٔ دهلی که نصف آن بیست
روپیه چهار نیم آنه میشود بابت سالیانه سنه ۱۲.. فصلی از سرکار فیض آثار نواب ظفر الدوله بهادر ظفر یار خان
تحویل لاله عشق لال خزانچی وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم دامی و درمی بابت سنه الیه در سرکار
باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه بطریق قبض الوصول نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید. **طریق تحریر فارغخطی** منکه قطب خان ولد دلیل خان ساکن سنبل ام چون مبلغ نه روپیه بابت قیمت
یک قبضه شمشیر که از نزد فتح خان گم شده بود بمنصفی سرکار وصول یافته در تحت و تصرف خود آوردم و
از دعوی شمشیر مذکور دست بردار شدم هیچ قضیه و خرخشه فیمابین باقی نیست و نمانده بنابر آن اینچند کلمه
بطریق فارغخطی نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید. **طریق تحریر وکالت نامه** منکه مسماة زیب النساء
بنت عبد الرزاق زوجه محمد فائق ساکن ام و روزینه دار پرگنه سرساوه متعلقه ضلع سهارنپور ام چون
مبلغ دو آنه یومیه بحساب ماهه بالتمام بر آمدنی مال پرگنه مذکور از قدیم مقرر است و همیشه از دست قادر علی
وکیل وجه یومیه بلا قصور یافته آمده ام گاهی از دست وکیل مسطور تفاوت در وصول نشده لهذا بازم سوای
را برای وصول کرده آوردن روزینهٔ مرقوم مختار نمودم و از کردهٔ او ابا و انکار نیست بنابر آن اینچند کلمه
بطریق وکالت نامه مختار نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید تحریر تاریخ
فلان سنه فلان. **طریق تحریر حیات نامه** حیات نامه مسماة فلانی بنت عبد المجید زوجه امام بخش
ساکن قصبه بروت روزینه دار پرگنه فلانی آنکه مسمی محمد فاضل و عظیم الله ساکنان قصبه مذکور در عدالت
قصبه مذکور حاضر آمده شهادت دادند که مسماة مرقومه الی هذا الیوم تا تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۲.. هجری بقید حیات است
بنابر آن اینچند کلمه بطریق حیات نامه نوشته داده شد که عند الحاجت بکار آید. **طریق تحریر کاغذ توجیه**
توجیه سالیانه روزینه باسم عماد الدین سالیانه دار لکهنوتی سرکار فلانی مضاف صوبه دار الخلافت
اکبرآباد آنچه موافق معمول بموجب پروانه مهری بندگان عالی متعالی بود من ابتدای بستم رمضان سنه ۱۲.. لغایت
چهاردهم جمادی الآخره سنه ۱۲.. از آمدنی مال و پرگنه مسطور داده شد. **ایضاً** یادداشت آنکه توجیه

روزینه باسم خیر الدین یومیه دار پرگنه شکوه آباد مبلغ چهار دو آنه یومیه بحساب فی ماهه در سال تمام آمدنی
مال پرگنه مذکور باسم مشار الیه از قدیم مقرر است و بموجب اسناد درگاهی لغایت ۱۲ ۔۔ فصلی یافته
آمده آنچه معلوم بود ثبت نمود طریق تحریر رهن نامه اقرار معتبر شرعی کرد و اعتراف صحیح شرعی
نمود مخبر باسم و نسب خود شیخ غلام مرتضی ولد شیخ احمد قوم انصاری ساکن قصبه فلانی مضاف صوبه دار الخلافه
فلانی فی حال الصحیح اقرار شرعا بدین وجه که مبلغ چهل روپیه که نصف آن بست روپیه میشود از نزد قمر علی
ولد حیدر علی متوطن قصبه مسطور بابت رهن مکان گرفته در تحت و تصرف خود آوردم و عوض مبلغ
مذکور بود از یک منزل حویلی معموره بعمارت خام که مشتمل است بر یک الان شمال رویه یک کوٹھه جنوب ...
مسقف بچوب کڑی مع صحن و دروازه شرق رویه واقع شارع متصل حویلی شیخ قمر الدین که بطرف پچی
افغانان واقع است گرو کرده دادیم و رهن داشتیم رهنا صحیحا شرعیا جائزا نافذا خالیا عن حق الغیر و عما
یمنع جوازه و نفاذه و مرتهن مذکور را بران حویلی قابض و متصرف گردانیدیم اقرار آنکه مبلغیکه در مرمت
شکست و ریخت دیوار و دالان و کوٹھه و چوب کڑی وغیره خرچ شود ذمه من مقرر است و کرایه مکان بیده
داشته مرتهن موصوف معاف است تا ادای مبلغ مذکور دعوی مکان ننمایم هرگاه که مبلغ مذکور ادا سازم مرهونه
خود قابض باشم بنا بران اینچند کلمه بطریق گروی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید طریق تحریر هبه نامه اقرار کرد معتبر و اعتراف صحیح شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی
شیخ ذو الفقار علی ولد احمد علی بن اعتقاد علی زاهدی ساکن قصبه ... سرکار فلانی مضاف صوبه
دار الخلافه شاهجهان آباد در حین حیات و صحت و ثبات عقل طائعا و راغبا بلا اکراه و اجبار بر بن صحیح
که هرچه از زمین سکنی و زرعی مدد معاش و نسوه و آر مالکانه از متروکه آبا و اجداد در قبض و تصرف خود
داشتم خالیا عن حق الغیر و عما یمنع جواز الهبة بجمیع الحقوق الداخلیة و الخارجیة و مالیضاف و ینسب الیها
برادرزاده مسمی عماد الدین ولد قطب الدین بخشیدم و هبه نمودم و تملیک دادم و جمیع موهوبات
و مملوکات موصوفه مذکوره را من کل الوجوه از قبض و تصرف خود برآورده بموهوب له مذکور داده قابض
و متصرف گردانیدم هبة صحیحة شرعیة بنا بران اینچند کلمه بطریق هبه نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد
و کان ذلک التحریر فی التاریخ پانزدهم شهر ذی حجه ۱۲ ۔۔ سنه هجری طریقه تحریر بیعنامه اقرار معتبر و اعتراف
صحیح و شرعی نمود مخبر باسم و نسب خود مسمی شیخ قمر الدین ولد شرف الدین ابن عماد الدین قریشی

خبر دهنده ۱۲

۵۱ اقرار کردن و صبر کردن در سیدن خبر و شناختن ۱۲ م ۵۲ پاک از عیب و سخت و درشت ۱۲ م ۵۳ در حالیکه صحیح است اقرار او از روی شرع شریعت ۱۲ ۵۴ رهن نموده شده ... موافق شرع جائز و روان ... درستی و نفاذ ۱۲ ۵۵ بالضم و بکسر ... خبر دهنده ۵۲

ساکن قصبه جلال آباد سرکار سنبهل مضاف صوبه دار الخلافت شاهجهان آباد فی الحال بصحت اقرار شرعا
بدین معنی که چون یکمنزل حویلی واقع بلده مذکور معمره بعمارت پخته مع سه دالان و هفتاد چوب کرهی و چهار
کوتهری و کواڑ محدود بحدود اربعه مفصله ذیل بلا شرکت غیر تا این زمان رو ز هذا البیع در قبض و تصرف خود بید اتم
در حین حیات الیقا طوعا و رغبتا بلا اجبار بعوض مبلغ یکصد روپیه سکه رائج الوقت جید النصفه پنجاه روپیه پیشود دست
مصطفی حسین ولد عنایت علی بن محمد مراد ساکن قصبه مذکوره بیع شرعی فروختم و بیع نمودم خالیا عن الشروط
المفسدة وعاریا عن المعانی المبطلة و از تصرف خود برآورده در قبض و تصرف مشتری مذکور نمودم و مشتری
مذکور بعوض ثمن مسطور قبول بیع هذا نموده منزل حویلی محدوده مذکوره را در قبض و تصرف مالکانه
خود آورده مبلغ مذکور را از مشتری مزبور وصول یافته در تحت تصرف خود آوردم اکنون نماند
مرا و من یقوم مقامی را من بعد هذا البیع الصحیح الشرعی از مشتری مذکور و من یقوم مقامه بوجه من الوجوه
دعوی حقی و طلبی بنا بر آن این چند کلمه بطریق بیعنامه نوشته داده شد که سند باشد — حدود اربعه

شرق	غرب
پیوسته بحویلی محمد حسین	ملحق بمکان خدایار خان
شمال	**جنوب**
متصل بزمین شارع عام	متصل بلوچه غیر نافذه

تحریر فی التاریخ پنجم صفر سنه ۱۲۰۲ هـ **طریق تحریر صورتحال** صورت حال بدین منوال است که بتاریخ صفر
بوقت صبح گروه شقاوت پژوه سکهان بدنهاد قریب قصبه میرٹهه تاخت آورده از چهار طرف قصبه
مذکور را محاصره کرده هیچکس از مرد و زن و اطفال سلامت بیرون رفتن نداده‌اند اشیای موجود ساکن قصبه را از
مقیم و مسافر از هر جنس نقد و امتعه و کواغذ اسناد ایمه و یومیه مردم شرفا و اثاث البیت خاص و عام
همگی بغارت بردند مردم همراهی فیض محسن و غیره ساکن کهاتولی سرکار سهارنپور که از مدت چهار سال
بعلاقه روزگار در قصبه میرٹهه سکونت داشتند آگاه اند که اسناد ائمه و یومیه و کتب معتبره مثل ترجمه تفسیر
برباد رفت و هر کس که بدین معنی خبری اطلاعی داشته باشد گواهی خود برین قرطاس ثبت نماید و اگر نوشتن نداند
بدیگری اجازت دهد که عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد **فصل سوم در مبارکباد و عرضی**
در مبارکباد و فتح قلعه همواره فتوحات غیبی و تائیدات لاریبی شامل حال مبارزان نصرت مآل
نواب عالی جناب باد طی مراتب ضراعت و انکسار و قطع منازل خضوع و افتقار بشاپانه
که پیک خامه نیاز شمامه متکفل آن شدن نتواند ناچار بعرض احوال می پردازد و درین اوان

محمود زمان مسعود با صفات سامی قرین مژده جان افزا و استماع نوید دلکشای فتح قلعه و استیصال نخوت فرو بان
نکبت نشان بحسب تمنای دل طلبان عبودیت گزین باحسن الوجوه سر انجام یافت چه خوشدلیها و کامرانیها که قرین
حال نیاز اشتمال و عائد احوال فدویت مآل گردید شعر ازین نوید خرم شد شگفته و شاداب * چنانکه باد
ز شبنم چنانکه گل ز نسیم * سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب بیقیاس مودی ساخت و بقصد شادیانه
فتح پرداخت شعر آن خوشخبر کجاست کزین مژده فتح داد * تا جان فشانمش نه زر و سیم در قدم * فتاح
حقیقی دوام آن فتح الباب مطالب خاص و عام را سرگرم و کامیاب مقاصد صوری و معنوی داشته مبارک و
میمون کناد و همیشه بر فتوحات تازه و نصرت بی اندازه کامیاب داراد آفتاب دولت و اقبال
از مطلع حشمت و اجلال تابان باد برب العباد مبارکباد عید الفطر میرساند که در زمان فرحت
توامان روز سعید عید الفطر که بمیامن مقدم فیض توامش شامی مانند صبح دولت مطلع نیر سعادت
در عرصه عالم رو نمود و شبی نورانی هزار روز بسان شاهد رعنا پرده از رخ بر کشود و بالوف فیض فیاض
علی الاطلاق و صنوف فضل آفریننده انفس و آفاق در رسید و جهانرا همدوش مسرت و نشاط و هم آغوش
فرحت و انبساط گردانید حق عز و جل میمنت این روز بهجت افروز بر ذات ستوده صفات مبارک
و فرخنده کناد و جمعیت و بهجت دائمی روزی باد بیت یارب این عید صد هزار دگر * باد
فرخنده بار بار دگر مبارکباد عید الاضحی میرساند و سبحانه تعالی شانه برکات فیض آیات
یوم میمنت توام عید الاضحی که صبحش فتح الباب هزاران دولت بیدار فیض و فضل آیت
و قدوم سعادت لزومش بر حال اهل عالم بسان قطرات باران و نزول ملائکه نا متناهی مومنان
بسان روحانیان دران روز دل افروز بزیارت حرم محترم سرگرم حصول سعادات و مانند قدسیان
مشغول ادای اهم طاعات و حسنات بر ذات ملکی صفات قدسی سمات مبارک و میمون
و خجسته و همایون کناد مخالفان بدنهاد را همیشه غرق خون داراد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة
والسلام خانه زاد عقیدت نهاد که بعالم صورت از فیض اندوزان حضور پرنور دور است بران سعادتمندان
والابخت رشک و حسرت میبرد بادای آداب کورنش مبارکباد مستعد و سرگرم میگردد و امید که بعز
قبولش تارک افتخار بذروه افلاک وا رسانند و ازانجا که همیشه در زیر سایه عاطفت پیرایه سرفراز
معزز شده آمده امیدوار لطف سرشار که از پرورش قدیمی محروم نشود زیاده حد ادب دانسته بدعا ختم

تهنیت نامه

دولت و اقبال عدو را آل اختتام بیناباد بیت خورشید عمر و دولت تو ذره پرور باد همواره از سپهر بلندی بلند باد

تهنیت خدمت فوجداری میر صاحب والا مناقب ریدان عمیم الفیض و الاحسان سلمه الرحمن بعد

اهدای گلدسته بندگی و اتحاف غنچهای پرستندگی معروض آنکه باصغای مژده بهجت افزای تقرر خدمت فوجداری

پرگنه اکبرآباد انواع خوشدلی و شادمانی و الوف مسرت و کامرانی پیرامون حال عقیدت اشتمال گردید الحمد لله

سعیهای خیرخواهان صمیم بدرجه اجابت گرائید و شاهد مدعای عبودیت نهادان رسوخیت تصمیم آنچنانکه دل میخواست

از تتق حجاب بجلوه ظهور رسید او سبحانه تعالی بظهور آثار ادعیه موثره ترقی طلب این خدمت را ضمیمه خدمات

دیگر ساخته مبارک و همایون کناد و ذات با صفات را بر وساده کامرانی و مسند آمال و امانی متمکن داراد و زیاده چه

التماس نماید ایام حشمت و جمعیت در تزاید باد **تهنیت خدمت دیوانی** را ایضا فیاض زمان مظهر جود و الامتنان

سلمه الله تعالی بعد آرزوی استحصال استفاده خدمت فیضموهبت معروض میدارد انجلای هیکر و اند هزاران هزار شکر جناب

واهب العطایا هستاکه درین روزگار فرحت آثار باستماع نوید مسرت جاوید تفویض خدمت دیوانی پرگنه میرته بنام نامی آن مظهر فیض

ربانی هزاران ابواب شادمانی و فراوان اسباب کامرانی بر روی هواخواهان که خواهان از دیاد دولت و ابقای حشمت آنچنان اند یکان یکان

اندکشاده و آباده گردید و کاشانه مراد و آرزوی خیراندیشان بضیای شمع مرام روشنی پذیرفته و کلبه تمنا و فاکیشان

بنور مصباح مراد نورانی شد ایزد تقدس و تعالی جلشانه باصناف مبارکی و الاف فرخندگی خجسته و میمون گرداناد و ذات

ستوده صفات را زیاده ازین بمراتب اعلی رساناد و از آنجا که این نحیف از قدیم در خدمت آن فیاض زمان سررشته

عقیدت و بندگی مستحکم دارد امید وار است که لطف و شفقت بحال این خیرسگال مبذول شده باشد زیاده چه عرض نماید **تهنیت**

خدمت سررشته داری همواره سررشته درستی روزگار مخلصان صداقت آثار بتائید ایزد کردگار بدست آن

مرجع ارباب حوائج باد درین هنگام میمنت التیام که بازمژده جانفزا و سرور روح افزای تفویض خدمت سررشته داری

پرگنه لوهاری بنام نامی آن مظهر مهربانی از سرکار فیض آثار جناب عالی متعالی دام اقباله بگوش این هواخواه

رسیده قالب افسرده را جانی تازه بخشید بیت دل من بسته بود چون غنچه به بشگفت از نوید این مژده

شکر این نعمت عظمی تا کجا بجا آرم مهر حال نازم بلطف سرشار پروردگار بنده نواز و توجه آقای کارساز علیه السلام

که بخلاف مخالفان الا منتی و الاجناب خاص و عام صورت ظهور و اثبات یافته بنده و کریمه مصرعه هزار شکر خدا را

صد هزار شکر خدا او تعالی شانه این مراتب آن محسن محترم و خدمات پسندیده پیش خداوند ضمیمه مراتب بلند گرداناد

تهنیت تولد فرزند شیخ صاحب مصدر محاسن اخلاق شیخ محمد اسحاق سلمه الله تعالی تمنای ادراک ساعت ملازمت

۵۵

الطاف آن مصدر اعطاف لا تعد انگاشته بعد عای سیر از دعبیت هزار شکر بدرگاه داور دادار که از مضمون آن نامهٔ نامی ملهم شده گلزار درین ایام بهجت آغاز فرحت انجام با استماع نوید بهر ابا امید ولادت با سعادت فرزند ارجمند یگانه آن یگانه زمانه آنقدر مسرت رو داد که در بسط شرح راست نیاید بیت رسید مژده از انجا و فرح گشت پدید چنانکه فضای باران بگاه خشک رسید انیز وتبارک و تعالی مبارک فرموده آن نونهال چمن اقبال را با بیاری مکرمت خویش در شادابی عاطفت پایهٔ آن مربی حقیقی پرورش داده بعمر طبعی رساناد مصرعه عمرش دراز باد جهانش بکام باد عرضداشت در تهنیت سالگره شکر و سپاس بدرگاه واهب بیقیاس که این سال فرخنده فال بر سنین عمر ابد طراز آن مهر سپهر سلطنت جهانبانی و نیر برج مملکت کشورستانی برافزوده داد دوش بعرصهٔ کائنات سانیده ابواب فتوح بهجت و شادمانی و سلسلهٔ فرح و مسرت و کامرانی بر روی اقاصی و ادانی کشاده و آماده گردانید بیت این سالگره گره زدلها وا کرد از مهر نشاط و عیش خوش ابها کرد گره گشای کار بسته کاران و جمعیت بخش خاطر پریشان روزگاران انچنین روز دل افروز مبارک و میمون کناد و رشته گره سالگره بسر رشتهٔ عمر سرمدی منتهی و منعقد گرداناد بالنبی و اله الامجاد

فصل چهارم در مفاوضات تعزیت

خطی در تعزیت مخلص دل لخوازیلا ذالاحباب سلامت از سنوح واقعه جانکاه محمد پناه چه تشریح دهد که پیرامن دل دوستی منزل چه قدر اندوه و غم و چسان تعب الم در باطن یگانگی مواطن براه یافته از انجا که از مشیت ایزدی چاره نیست و جمیع مخلوقات را همین شاهراه در پیش است ناچار بصبر جمیل توقع که آن مشفق هم طریق تسلیم و رضا اختیار نموده و از منازل اضطرار ب پیموده بمقام سکوت خواهند آمد ان الله مع الصابرین یاده خیریت و نیز ایضا الاله صاحب عمیم الاشفاق کریم الاخلاق سلامت از استماع واقعه هایلهٔ موهن لال که کشتی حیاتش چون حباب در آب اجل فرو رفت و زورق دل محبت منزل بتلاطم امواج غم و الم بهم شد چون از مشیت ایزدی احدی را چاره و گزیر نیست و این سر دلادوار الغیر از صبر علاجی نه آخر الامر بصبر باید پرداخت پس آن صاحب التش و پیش نیز در بیناب چه تسطیر پذیرد ایضا خان صاحب مشفق مهربان امیدگاه نیازمندان سلمه الله تعالی بعد تمهید مراتب عبودیت وانکسار و آرزوی ادراک دولت ملازمت کیمیا خاصیت که خلاصهٔ مطالب عظمی است مشهود ضمیر رزین و خاطر مهر آگین میگرداند با استماع خبر وحشت اثر چه انکه صفحهٔ خاطر گرامی بغایت غبار آلوده و حاشیهٔ ضمیر منیر مهر تنویر بنهایت کدورت اندوز شده باشد از اندازه حصر بیرون و نسبت فاما هوشمندان حقیقت آگاه میدانند که بقای مدام و حیات دوام مخصوص

نذات واجب الوجود است و تمام کائنات بسان قطرات شبنم قیام ندارد بدین تقدیر یقین حاصل که بشورت عقل و دین در مقام صطبار و تسلیم سر بر خط فرمان گذشته باشند خدا داناست که ما هم درین از این واقعه و بحران بسیار غمگین و متاسف شد لیکن چه توان کرد **بیت** همه تن خون شوم ز دیده چکم + گر بدانم که گریه را اثریست +

فصل پنجم

در رقعات شوقیه و طلب اشیا و رسید اجناس وغیره مطلب ضروری رقعه

محب یکرنگ و مخلص بیرنگ لاله صفا سنگ زا دلطفه بادیه پیمای غم اشتیاق وصال دلنواز و گام فرسای وسعت میدان فراق جانگداز بحدیست که تکمیل نامه کاغذین و یک خامه چوبین بتکفل آن نتوانند شد تا جای **بیت** زبان خامه ندارد سر بیان فراق + چگونه شرح دهم با تو داستان فراق + بتسطیر کلمات و اجب التحریر می پردازد **بیت** احوال نخیرست ولی از تو جدائیم + از مهر ملاقات تو سر دم بدعائیم + از روزیکه آن خوش خرام گلبن عنائی این ناتوان کوی یکتائی را قمری وار بزاویه تنهائی گذاشته رهگرای عالم جدائی گردید دیده رشک رسیده محنت کشیده خواب رمیده مانند چشم گرداب پر آب و در راه انتظار آن آرام جان نگران و گوش هوش صدف بسان قطره نیسان منتظر صدای پای پیک صبای بشارت رسان **بیت** مرا یک چشم خوابی نیست بر بستر ز تنهائی + بهر آواز پا چشم بکشایم که می آئی + خوشا وقتیکه کلبه فراق بمیامن قدوم آن رشک مهر غیرت افزای چشمه خاور گردد **بیت** یک سحر از در من اید و بیدار بیا + روز من ایماه شده بی تو شب تار بیا + زیاده بهجت باد **ایضا** در درج آشنائی نیر برج یکتائی مورث آرام خفی و جلی سیان انور علی همواره از گردش زمانه ناهنجار بکنار بوده رونق بزم یکجهتی و نورافزای انجمن دوستی باشند طغیانی بحر زخار اشتیاق و طوفانی دریای ناپیدا کنار درد فراق بحدیست که بیاد ملاح خامه یک گونه ازان عبور نتوانند نمود ناچار غواص دل و شناور خاطر لطمه خورده دست حیرانی بود دست و پا به سوی ساحل ملامت زده از روزیکه در دریای محبت و گوهر صدف مودت این بیمقدار را حباب وار در راه انتظار و مکنا سیل اضطرار گذاشته بسبب ضرورت عالم آرای مهاجرت گردیده اند کشتی دل در دو منزل در گرداب اضطرات و زورق حیات مستعار بتلاطم امواج اضطرار بلاح حقیقی و ناخدای تحقیقی ببادبان فضل و امتنان خویش ازین بحر پر آشوب بلا و موج خیز رنج و عنا برکنار وشته جلد تر آن نوح زمان را آشنا فرماید که تخته این جان ناتوان از غرقاب طوفان مهاجرت و آلام همکنار تسکین آرام گرداند **بیت** کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز + باشد که باز بینیم آن یار آشنا را + زیاده اشتیاق و درد فراق **ایضا** در محنت مهاجرت

حالتیکه بر دل پژمرده گذشته و ملالتی که بر خاطر افسرده رو داده کجا شرح دهد تا که از چمن اتصال آن نوباوهٔ بوستان خوبی و گلبن گلستان مطلوبی دور و مهجور است بلبل این شغل غیر از نالهٔ بیدلی نوای نمیزند و طوطی جان سوخته بر شاخسار سوخته جانی بال و پر نمیگشاید در چمنستان با طلم غیر از آه سحری نسیمی نمی وزد و در بهارستان نهال درون غیر از نیسان دیده گریان آبیاری نمیسازد خوشا وقتیکه گلستان کامرانی به بهار ملاقات جسمانی رونق تازه گیرد و فرخ هنگامیکه انجمن سرور بشمع پرنور حضور نشیمن بی اندازه پذیرد اگر گاهی گاهی تا انقضای مدت مفارقت بارسال گلدستهٔ معاشرت که بوی یکتا دلی بمشام یکرنگی رساند روح افزائی مهجوران باشند بعید از مشتاق نوازی نخواهد بود ایضاً دلبرا جان پرورا در فرقت و مهاجرت آن سرو گلستان شادمانی و نهال بوستان کامرانی طرفه حالتی برین محبت گزین طاری و ساری است که گاهی درد مفارقت آن سفر مشتاقان که در نیحالت یار غمگسار مونس ملازمت میگذارند و وقتی خاطر الفت اثر را بامید قربت جاوید مواصلت سراپا مباهجت آن سرور اقلیم حسن که منتهای تمنای دل اتحاد منزل است بجانب جمعیت و طمانیت می آرد نمیدانند که تاکی درین کشمکش گرفتار باند و هیچ در هیچی اید که آفتاب جمال ... کدورت روحانی عبارت از انست بکدام وقت سراپا افاضت از افق آرزوی ضمیر تو وجه تجلی نماید نظم سحر هم چه نویسم ز شوق سوی دوست ✣ که نار گشته دل یار تند خوی دوست ✣ بیاد یار ز هجران شبها گردیدام ✣ مگر صبا برساند مرا بکوی دوست ✣ هزار مرتبه سازم جهت آئینه را ✣ که حالت دل من گفت روبروی دوست زیاده اشتیاق و درد فراق ایضاً شوق و دردی را در تحریر عبارت گنجایش نیست و درین فقرات جا نشد لهذا بدعا میگراید که درین زمانه پر بهار از مردم حرف دوستی محض و همگی خلاف فا مارعایت رسمیات ظاهری هم از آثار مودت معنوی نشان داده اند اگر گاهی گاهی بترقیم کرم نامجات لطف سمات سرور افزای دل اتحاد منزل پیشه باشند بعید از اشفاق نخواهد شد رقعه در جواب خط اشتیاق و بسفارش دوستی شخصی صاحب مهربان الطاف نشان سلامت بعد از اظهار مراتب اشتیاق مواصلت سراپا مباهجت تحریر مینماید از صحیفهٔ شریفه در جواب رقیمه بهجت ضمیمه چهره افروز وصول گردیده خبر بصحت و عافیت و صحبت برار شدن با عزه در بار فیض آثار و امیدوار شدن تفویض خدمت پرگنه بدستور سابق از حضور بندگان عالی و منفعل شدن مقربان کذب پیشه و حسد اندیشه از کردار و گفتار خود و امور دیگر کوایف بود خاطر با قتضای هواخواهی مالامال شادمانی و مملو خرمی

آینه مسیحیات شکر و سپاس بجناب واهب العطیات بجا آورده الحمد لله که نقش مراد خیرخواهان منحوست دست نشست و شاهد مراد خیر اندیشان قدیم از جلباب خفا بعرصهٔ شهود جلوه نما گشت او سبحانه تعالی بر طبق تمنای دوستان بیریا ترقی روز به نصیب باد امید قویست که در عرصهٔ قریب بحکام مطالب جمعه بدستور ارکان حضور رونق افزای پرگنات شوند شرافت پناه شیخ محمد که از دوستان جانی دیدند است بذریعه دو کلمه شوق مستفید خدمت شریف خواهد بود چون خیلی آدم بکار است و بهر فن هوشیار دیسی دیانت دار بهر کاریکه مامور خواهد شد لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهد رسانید چندان درباره رفاه حالش مراتب الطاف دلی مبذول خواهند فرمود که مرفه الحال بوده شاکر عنایت گردد بهر آیینه همین باعث ناموری سامی در وطن است و آینده توقع که بترقیم رقایم محبت ضمایم سرور افزای خاطر خلت مآثر میشده باشند که در عالم اخلاص سیدن مکتوبات نصف الملاقاتست یاد چه بیطار از دو الیضا الیضا مشفق مهربان کرمفرمای نیازمندان سلامت بعد تبلیغ مراتب نیازمندی تمنا دریافت سامی مواصلت مکشوف خاطر بوده تخمیر میگرداند سابق در مقدمه سعی و توجه بحصول پروانه بندگی عالی درباره واگذاشت غله شیخت مآب شیخ عبد الوهاب مصدع اوقات گرامی شده بود در ینولا از نوشته مومی الیه معلوم شد که تا حالت تحریر از نامساعدی طالع و نحوست ایام خود با وصف استحقاق بندگی و حقوق وطن داری سرگردان بادیه افلاس است ازانجا که ذات ستوده صفات جنتیه کرم و احسانست قطع نظر ازینکه نیازنامه ذریعه پرداخت او شده باشد حالات بیسر و سامانی و کثرت احتیاج ذاتی یگانگی مقتضی آنست که بهر صورت پروانه واگذاشت مزین بمهر خاص بندگان عالی و یکه و نوشته اعزه حضور که بعامل آنجا موثر باشد حاصل نموده زود رخصت فرمایند که در صورت دیر بسبب طغیان بارش باران رحمت الهی تمامی غله که بخباثت بعضی ارکان کچهری بقرقی شده ضایع و خراب خواهد شد اگرچه درین مقدمه مبالغه و ابرام تکلف تام است زیرا که در انجاح مطالب شرفا و نجبا آن مشفق را یگانه آفاق میدانند و فی الواقع کارکشائی مردم غربا و منفذ احوال هر یگانه بودن بجبهٔ همت آن کرمفرمای ذاتیست اینمرتبه بالضرام مطالب مرجوعه مومی الیه پرداختن مخلص صمیم را ممنون واحسان منت زیاده چه ابرام نماید رقعه ریاض آمانی و آمال حدیقه بهجت بالامال مستغنی چمن ریحان ترشحات سحاب فیض انتهی و سحاب الاسعد سرسبز و ریان باد گلدسته یکتا دلی یعنی منشور خجسته بهجت

متضمن نوشته شده نگاشت و طلب پیاده های این ضلع و وصول بهجت شمول آورد چون مخبر بعد به خیریت و جمعیت ها

بوده نائر انبساط و بهجت گردید صورت اینست که مردم نوکری پیشه این ضلع بسبب افواه سکهان

شقاوت نشان جابجا نوکر شده اند هر چند که تلاش نمود از مردم سپاهی حرار که اعتبار را شاید بهم نرسید اکثری

از قوم ارذال که پیشه سپاهگری اختیار کرده و جمعی خود از آنها معلوم بالفعل سید حسن که از سادات بارهه

با مردم همراهی یکجدی که هر واحد سپاهی جانفشان در معرکه رستم زمانست بذریعه نیازنامه مستفید خدمت

سامی میشود نظر بر نجابت و شجاعت امیدوار عزت و امتیاز اند انشاء الله تعالی در تقدیم لوازم خدمت

و جانفشانی راسخ و واردات منقوش خاطر ارکان حضور خواهند ساخت زیاده چه تصدیع دهد در جواب مضاو

یکی از آشنایان خرد در رقعه چشم بهتر از جان من ستا خط مرسله رسید و حقیقت آویزش نمودن فلان با

پیاده ها برادری قاسم بیگ باهم مفصل دریافت گردید فرد حساب برآورد بر طرفی موهی الیه ملفوف میرسد

تنخواه آنها داده مشار الیهم از مکان سکونت بدر سازند که بودن اینچنین شوریشتان کم طرف بهمسایگی

سواران خیلی نامناسب بالفعل دو هزار روپیه حسب المرقوم آن عزیز از جان جهت پیاده های لونگ فرستاده شد

بموجب رسید مهر کرده سازند و تتمه بجمله آمدنی باقی زمینداری که در حصول آن هیچ عرضیست میر ساند

ایشم مردم خوب واضح گردید از چنین مردم خود غرض دیگر توقع معلوم بابت قهوه دان کلان از نقره و یک پیاله چینی

از تحویل فلانی و یا از هر جا که باشد زود تر بدست شتر سوار فرستاده شنگی است باشتیاق چهار صد دانه رسید

خاطر را مسرور گردانید و ذلک القدر اهلا وت شکر بخشید خانه آباد و عمر مستزاد دو مرست سخ از طرفیکه افتاده است باید نمود

رقعه سفارش دوستی ملاذ الاحباب کریم الاخلاق سلامت هر چند بعالم صوری از صحبت افراد مستمر بجانی مهجور

اما در معنی باقتضای الفت روحانی ساختی مشرشته حفظ الغیب از دست نداده همیشه بخیریت و جمعیت صوری

و معنوی آن مظهر حسنات بدرگاه واهب العطیات دست بدعاست سبحانه تعالی و تقدس حسب

مدعای دوستان بیرنگ مدام کامیاب مقاصد اعلی ساخته بتوفیق یاد آوری مهجوران موفق فرمایاد

ملاذا و معاذا احوال کساد بازاری روزگار ارباب احتیاج بیش از پیش وضوح محتاج بترقیم و تسطیر نیست

عزیز القدر محمد پاید که از برادران قریبی دوستدار اند مدتی بیکار در عنوان سفارش نیاز منده مستفید خدمت

شریف میشود از انجا که آشنا پروری و نجابا نوازی سجیه مرضیه آن عالی تبارست سعند اسفارش مخلص پیر یا

ذریعه بیرونی خدمت او بوده باشد احتمال قبولیست که با مری شریف ترا مور شده توجه گرامی مرفه الحال نموده

مهربانیهای سامی رطب اللسان و عذب البیان خواهد بود زیاده ازین بمبالغه نیرخت دولت و اقبال

کامیاب و بهره‌مند باد عرضی در باب حق زمینداری خداوند نعمت سلامت از عهد سلاطین پیشین

موضع ... بنام بزرگانم مقرر است و این عقیدت التیام نیز بارث آبا و اجداد خود قابض مانده بعلاقه

فلانی بموافقت اهلکاران سینه زوری بر حق بنده ناحق مسلط شد هر چند فدویت بهاد در سرکار صاحب

ممدوح التماس نمود لیکن بسبب نامساعدت بخت بحق خود نرسیده درین زمان بهجت اقتران آوازه غربا پروری

جناب آویزه گوش جهانیانست امیدوار فضل و کرم که بعد دریافت احوال و ثبوت حقیت حق

بحقدار رسانند آفتاب دولت و اقبال لایزال باد عرضی در استدعای وجه معاش احوال بنده

قدیم و غلام صمیم بر حضور پر نور بندگان روشنست که محض بعنایات خاوندی بکامی و ناکامی رسیده از چندی

بشومی طالع نحوی در حالت بیکاری و بیماری گرفتار آمده که دشمن بدیدن آن میلرزد و دوست میگرید

نه در خانه نان و نه برای شفا قوت توان درین عرصه کسی احوال بیکسی بعرض خداوند نعمت نمیرساند والا

در سرکاری که هزاران بیکسان و محتاجان پرورش مییابند پرورش غلام عقیدت التیام چه دشوار بود حالا بهر صورت

بجز آن خداوند کسی بنظر نمی آید که نظر بر بیکسی نموده ذره پروری نماید عرضی در مقدمه دیگر بغرض میرساند

نمک پرورده قدیم را در حالت پر ملالت غیر از خداوند نعمت بنظر نمی آید که دستگیری بنده از پا در افتاده نماید

لهذا امیدوار پرورش و پرداخت است آفتاب دولت و اقبال از مطلع حشمت و اجلال تابنده باد برب العباد و جاهه

کتاب دستور العمل دیوانیان مشتمل بر پانزده آیین آیین اول عاملان و

چودهریان و تعلقداران در خلوت راه ندهند و مقرر کنند که سر دیوان حاضر میشده باشند و زمره رعایا

و غربا که برای عرض حال بیایند آنها را در خلا و ملا راه داده بخود آشنا سازند تا در اظهار حال محتاج بتوسط

غیری نباشند آیین دوم بعاملان قدغن نماید که هر سال ده بده مزارع و از تعداد قلبه و کشت

رقبه واقف باشند اگر رعایا بحال باشند اهتمام کنند که هر یک بقدر استطاعت لزوماً تخم ریزی کوشند و نسبت

سالگذشته افزونی مزروعات بعمل آرند و از جنس ادنی به جنس اعلی تبدیل نموده تا توانند زمین لایق زراعت

افتاده نگذارند و اگر احدی در فراهم آوردن کشاورزان از اطراف و جوانب سعی مشکور و استمالت و

دلاسای موفور بجا آرد در باب و حسب استعداد رعایت لازم شناسند آیین سوم مامور گماشتگان

تاکید نماید که هر سال موجودات مزروعات ده بده آسامیوار رسیده تمام جمع را از روی خسره بمقتضای

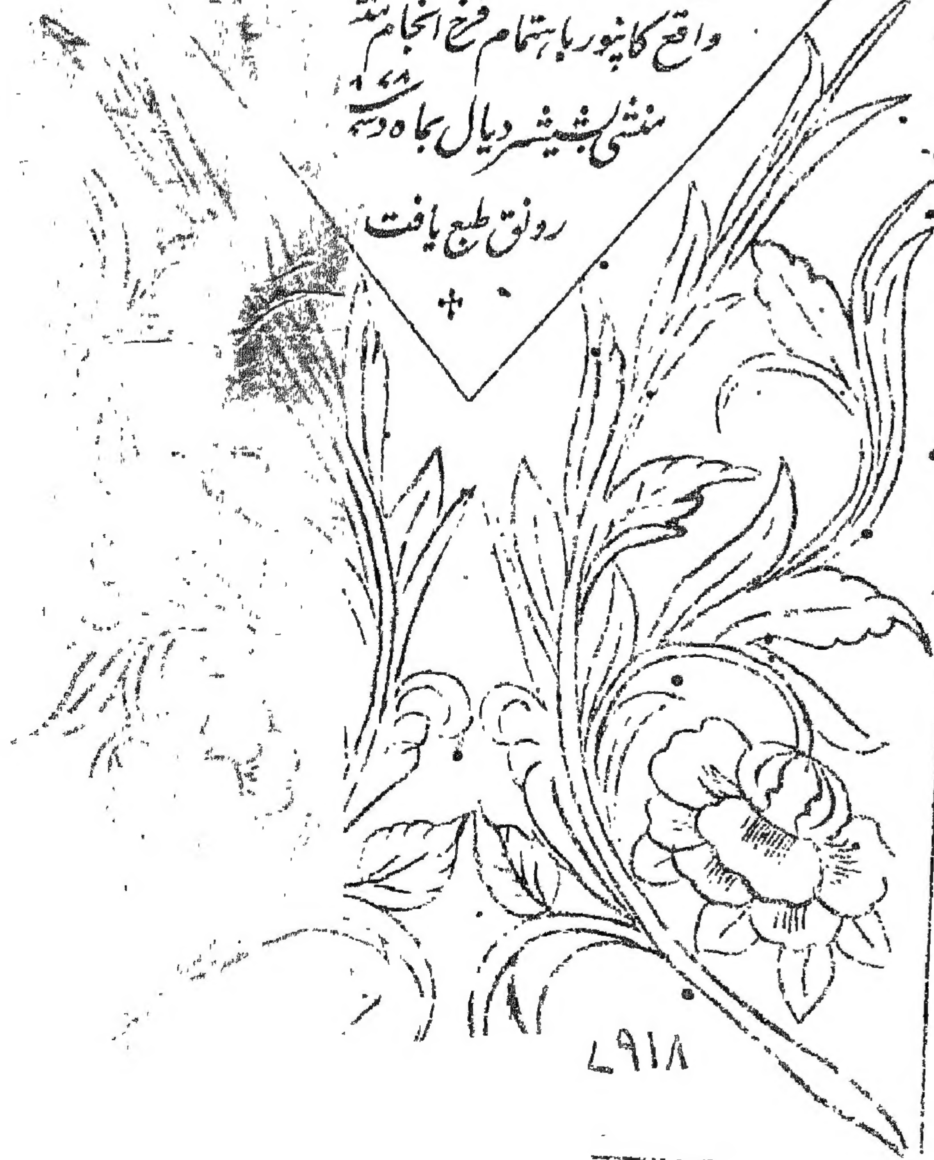
کفایت و خیرخواهی سرکار و رفاهیت رعایا مشخص نموده دول و جمع را بلا اهمال بدفتر والا ارسال
آئین چهارم آنکه بعد تشخیص تمام جمع که مقرر شده باشد درینباب بکروریان قدغن کنند که تحصیل محصول
هر فصل بمجال شروع نموده بازخواست آن مطابق بعمل آرند و خود هفته بهفته خبر گرفته تاکید نمایند
احدی از قسط معین چیزی باقی نگذارند و اگر احیاناً از قسط اول قلیلی موقوف داشته باشد تاکید کنند در
بقیه وصول آرند و در قسط سوم در سال تمام بیباقی نمایند آئین پنجم آنکه باقی سنوات را اقساط مناسب
بقدر طاقت و حالت رعایا قرار داده بکروریان تاکید بلیغ نمایند که موافق وعده تحصیل در آرند خود از
وصول آن خبر یابند که از غفلت و مساهله عمال در تعویق نیفتد آئین ششم آنکه هر گاه که خود در
دریافت کیفیت پرگنات رابدی در هر دیه که وارد شود صورت مزروعات و ربع آن و استطاعت و قدرت
بنظر در آورد و اگر در تفریق جمع بر هر واحد حساب بعمل آمده باشد مزارع را استمال ساخته بحق رساند و
از شحت مبلغان بر آورد سال حال و تفریق موجودات از روی جزو رسی پرداخته بمفصل نویسد
تا حقیقت کاردانی امنا و حسن پرداخت آن وزارت پناه ظاهر شود آئین هفتم آنکه ناکارد و انعام
معمول عمل سرکار خالصه شریفه بحال و آنچه از عاملان سرکار عالی متعالی افزوده باشند وارسیده که آنچه
ابتدای تنخواه جاگیر تا حال چقدر باقی نگاشته و چه بمقدار بصیغه کمی آفت مجرا گرفته نظر برین مراتب کرده
بازیافت نماید و آینده موقوف که هر گاه آنها پرگنات را بحالت اصلی ظهور خواهند داد حقیقت
حالا خواهد رسید و در خورد و لتخواهی بهرامر سعایت خواهد شد آئین هشتم آنکه در فوطه خانه
نماید که فوطه داران روپیه سکه مبارک عالمگیری بگیرند و بر تقدیر عدم وجود این جنس روپیه شاهجهانی
چلنی آنکه رائج بازار بوده باشد هرگز داخل فوطه خانه نکنند و اگر بدانند که از بازار گردانیدن جنس ناقص در تحصیل
می افتد وجه بالائی موافق حق و حساب از رعیت گرفته تبدیل آن از خود بعمل آرند آئین نهم آنکه
اگر آفت سماوی یا ارضی در محلی رو نماید و عمال تاکید بلیغ کنند که موجودات مزروعات را اقرار واقعی
احتیاط و نگاهبانی نماید و مزارع وارسیده جمیع ارزی و جزو رسی موافق هست و بود مشخص سازند
آفت سررشته که تفریق آن باعتبار چودهری و قانونگوی و پتواری باشد هرگز در عمل نیارند تا از
رعیت بحق رسد و از آسیب نقصان امن باند و متغلبان تغلب نتوانند کرد آئین دهم
عدم طلبه و رفع اخراجات زائدالمال و ابواب ممنوعه که باعث تفرقه حال رعایا باشد و عمال

و چودهریان و قانونگویان تاکید بلیغ نموده محالکات بگیرد که زیادتی طلب و اخذ ابواب ممنوعه معفوه درگاه
خلایق پناه گیر بعمل نیاید و خود همیشه خبریاب باشد و اگر احدی بران اقدام نماید و از امتناع و تهدید باز نیاید حقیقت
... بنویسید تا از خدمت معزول شود و بجای دیگری منصوب گردد آئین یازدهم آنکه برای تحقیق آمد
خام اصلی برامدنویسی که از حضور باین منصوب شده باشد رجوع نماید و چون آئین تحقیق برامد خام
اینست که برامدنویس هنگام ترجمه کاغذ هندی بفارسی تحقیق باچه و بهری مال و اخراجات و
رسومات اسامیوار رسیده بهمه جهت از خانه محسوب ساخته باقی بصرف امین و عمال و زمینداران
وغیره نام بنام بنویسد و تا ممکن باشد کاغذ خام تمام دهات پرگنه فراهم آورده ترجمه نماید اگر
بسبب عدم وجود پتواری یا وجهی دیگر کاغذ مواضع متعدد بدست نیاید آن زمان خرچ از روی برامد
دهات کلیه سراسری کرده داخل طومار کنند دیوان را میباید که بعد طیار شدن طومار بسنجد اگر موافق
دستور بقلم آمده باشد وجه لتصرف عاملان موافق ضابطه و لتصرف چودهریان و قانونگوی
مقدم پتواری انچه از رسوم مقرری گرفته باشد بمعرض بازخواست دارد آئین دوازدهم آنکه
مناوکروریان و فوطه داران هر کس براستی و درستی و دولتخواهی بتقدیم خدمت قیام نماید و موافق
دستوریکه بقلم آمد اقدام ورزیده مراسم نیکوخدمتی بجا آورد او را استمال ساخته بنویسید که در خور
... اندیشی و دیانت داری نتیجه بهره مند خواهد شد و اگر خلاف آن عمل نماید حقیقت او را
... بنگارد که از خدمت معزول و از نوکری برطرف شده سزای کردار ناهنجار و کردار خویش بیند
دیگران عبرت پذیرند آئین سیزدهم آنکه گردآوری سررشته کاغذ بتاکید تمام بوقت هنگام بجا
و در محلیکه خود اقامت داشته باشد روزنامچه تحصیل مال و سایر نرخنامه روز بروز از پرگنات دیگر
... چه تحصیل و موجودات خزانه پانزده روزه و ارسته تحویل فوطه داران و جمع و اصل باقی و طومار جمع
و مجمل و جمع و خرچ و جمعبندی تحویل فوطه دار و بفصل از رعایا القید بفصل در آرد و آنرا ملاحظه نموده
انچه زوائد از حساب متصرف شده باشد بمعرض بازخواست آورده بدفترخانه والا ارسال دارند و
کاغذ خریف تا ربیع و کاغذ ربیع تا خریف موقوف نگذارند آئین چهاردهم امین و عامل و
... وار که از خدمت معزول شود کاغذ آنها بتاکید تمام گرفته بر حساب زوائد الابواب ممنوع باقی
... موافق قاعده دیوانی بمعرض بازخواست آورده کاغذ را لبسررشته وصول ابواب

بدر نویسی عامل معزول بکچهری والا به فرستد که از محاسبه ف
پانزدهم آنکه نسخه دیوانی را مطابق قاعده تهوده فصل فقره ۱۳
نمو دید فهرست خوانده اله ارسال سیاهه شده باشد + الخ

خاتمة الطبع

الحمد لله و المنة که این کتاب نافع خاص
در مطبع فیض منبع مشهور نزدیک و دور
واقع کانپور باهتمام فرخ انجام منشی
منشی بشیشر دیال بماه دسمبر
رونق طبع یافت



سله لفظ دهم یعنی عهد در شمار و بانگ کردن نیز و درینجا مراد از دهم عهد است والله اعلم

۶۹۱۸

No. ACC. No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.